

پایان سالهای ابری «بازخوانی مجدد یوم الدار»

* مهدی دشتی

چکیده: در بسیاری از کتب سیره، تاریخ و حدیث بر این نکته تاکید شده است که حضرت محمد ﷺ پس از آنکه به پیامبری مبعوث شد، تا سه سال دعوت پنهانی داشت و پس از نزول آیاتی از قرآن، مامور شد تا دعوتش را آشکار کند. در این تحقیق تاکید شده است که اصل دعوت به توحید و نبوت پیش از این روز، آشکار بوده و آنچه که در این مدت پنهان بوده امر ولایت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است و برای اثبات این مدعای مطالubi در رابطه با زندگانی پیامبر و دوران نبوت و رسالت ایشان با تاکید بر آغاز نزول قرآن کریم، آغاز آشکار انذار امت و اعلان امر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح کرده و سری بودن دعوت پیامبر را در آغاز سه سال اول بعض مطالubi سست و متناقض بر شمرده است و با استناد به روایات بیان می دارد واقعه یوم الدار برای اعلام امر خلافت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. روایات هفت گانه

*. دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی، تهران.

یوم الدار به نقل از کتاب ارزشمند الغدیر اثر علامه امینی، را بررسی کرده است. همچنین برخی از واکنشهای شدید قریش، ناشی از یوم الدار و تدبیرات پیامبر اکرم ﷺ به صورت فهرست وار اشاره شده است.

کلیدواژه: نبّوت / رسالت / حدیث یوم الدار / خلافت امیرالمؤمنین علیہ السلام / نزول قرآن / حدیث یوم الدار - روایات / حدیث یوم الدار - بررسی

قالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : سَأَلَتُ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَشْرَ مَسَائِلَ ، فَاجَابَنِي عَنْهَا .
قَلَّتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! مَا الْوَفَاءُ ؟ قَالَ : التَّوْحِيدُ وَ الشَّهادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ .
قَلَّتْ : مَا الْفَسَادُ ؟ قَالَ : الْكُفُرُ وَ الشُّرُكُ بِاللَّهِ . قَلَّتْ : وَ مَا الْحَقُّ ؟ قَالَ : الْإِسْلَامُ وَ
الْقُرْآنُ وَ الْوَلَايَةُ إِذَا انْتَهَى إِلَيْكَ الْحَدِيثُ . (ج: ۶۷، ص ۳۷۳ نقل از: تفسیر

النسفی - هامش الخازن ۲۴۲/۴)

مقدّمه

از دیرباز تاکنون، در اکثر کتب سیره و تاریخ و تفسیر و حدیث، چه آنچه که به دست پیروان مکتب اهل بیت نگاشته شده یا در مکتوبات پیروان مکتب خلفاً آمده است، پیوسته بر این نکته تأکید شده که پیامبر اکرم ﷺ پس از آنکه در چهل سالگی به پیامبری مبعوث شد، تا سه سال دعوتی پنهانی داشت و پس از آن با نزول آیات ۹۴ از سوره الحجر و ۲۱۴ از سوره الشعرا مأمور شد تا دعوتش را آشکار نماید. بدین منظور به امیرالمؤمنین علیہ السلام فرمود تا بنی عبدالمطلب را دعوت کند و آنان - که کما بیش چهل مرد بودند - در خانه ابوطالب گرد آمدند و پیامبر اکرم ﷺ پس از مقدمه‌ای، امیرالمؤمنین علیہ السلام را به عنوان برادر، وصی، وزیر و جانشین خویش بدیشان معرفی نمود و از آنها خواست که علی علیه السلام را بشنوند و اطاعت نمایند.^۱ ما در این نوشتار برآئیم تا نشان دهیم که اصل این مطلب بجز بخش اخیر آن

۱. مستندات این مباحث، پس از این خواهد آمد.

(اعلان وزارت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام) به گونه‌ای دیگر است. یعنی او لاً اصل دعوت پیش از این روز، آشکار بوده است و از این آشکاری لاقل سه سال می‌گذشته است.

ثانیاً آنچه که در این مدت پنهان بود و پس از آن پیامبر علیه السلام از جانب خداوند مأمور شد تا آن را آشکار نماید، نه دعوت به توحید و نبوّت، که امر ولایت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. اما برای بیان این مطلب، لازم به ذکر مقدماتی

چندیم: او لاً، پیامبر اکرم علیه السلام از همان بدو طفولیت به پیامبری مبعوث شده بود و در چهل سالگی مبعوث به رسالت گردید.

ثانیاً، آغاز رسالت ایشان با آغاز نزول قرآن کریم، یکی نیست.

ثالثاً، در چهل سالگی پس از اندکی از آغاز رسالت، نخستین وحی قرآنی بر حضرت علیه السلام نازل گردید و پس از آن با نزول آیه شریفه یا ایهٔ المدثر قم فاندر مأمور به ابلاغ رسالت برآمد شدند.^۱ و این کار را از همان روز به انجام رساندند، چنانکه هم بنی عبدالمطلب و هم غیر ایشان را به اسلام دعوت کردند. اما در طول سه سالی که از این دعوت آشکار گذشت، باز کسی جز امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت خدیجه علیه السلام دعوت ایشان را لبیک نگفت و البته در این مدت، قریش هم علیرغم اطلاع از دعوت، با ایشان کاری نداشتند.

رابعاً، در ۴۳ سالگی با نزول آیه شریفه فاصدع بما تؤمر مأمور شدند تا آنچه را که تا کنون پنهان بود و اکنون می‌بایست آشکار شود یعنی امر وصایت و وزارت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را آشکار نمایند. بدین منظور با نزول آیه شریفه واندر عشيرتک الاقربین بنی عبدالمطلب را جمع کرده، امر وزارت و وصایت و خلافت

۱. پیش از این تنها مأمور به ابلاغ رسالت بر اهل بیت خویش (علیه السلام) و حضرت خدیجه علیه السلام بودند که این کار را هم به انجام رسانند و آنها هم ایمان آوردنند، ولی إذن نداشتند تا اسلام را برآمد عرضه نمایند مستندات این بحث نیز پس از این خواهد آمد.



امیرالمؤمنین علیه السلام را اعلام داشتند. البته از این زمان به بعد بود که با مقاومت شدید قریش و استهزئات و آزارها و مقابلات شدیدتر مواجه شدند که عاقبت کار به لیله المبیت و هجرت به مدینه و غزوat پس از آن و ناملایمات دیگر کشید.

لکن در همه این ابتلائات، پیامبر اکرم علیه السلام پیوسته بر اعلان مکرر امر و صایت و وزارت و خلافت و ولایت و اخوت امیرالمؤمنین علیه السلام که از جانب خداوند بدان مأمور شده بودند، مداومت داشتند تا بالاخره وعده الاهی تحقق یافت که فرمود: یريدون ان يطفئوا نور الله با فواههم و يأبى الله الا ان يتّم نوره و لو كره الكافرون (توبه ۹) /

(۳۲)

اما برای اثبات این مدعای نیز برای آنکه بحث صورتی منظم و مستند داشته باشد، آن را در دو فصل و چند بخش به ترتیب زیر عرضه می‌داریم:

فصل اول: دوره نبوت

۱. پیامبر علیه السلام در فاصله تولد تا سی سالگی (= تولد امیرالمؤمنین علیه السلام)

۲. پیامبر علیه السلام و تولد امیرالمؤمنین علیه السلام

۳. امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه پیامبر علیه السلام

۴. آن هفت سال.

فصل دوم: دوره رسالت

۱. چهل سالگی و آغاز رسالت (۲۷ ماه رجب)

۲. چهل سالگی و آغاز نزول قرآن کریم در ماه مبارک رمضان.

۳. چهل سالگی و آغاز آشکار انذار امت که همراه است با آغاز دوره سه ساله اکتمام و صایت و وزارت امیرالمؤمنین علیه السلام

۴. چهل و سه سالگی و نزول آیات «فاصدعاً بما تؤمر» و «أنذر عشيرتك الأقربين» و اعلان امر و صایت و وزارت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام

۵. بررسی روایات هفت گانه مربوط به یوم الدار

۶. عکس العمل شدید قریش و پیامدهای بعدی و تدبیرات پیامبر اکرم علیه السلام

۳- سخن آخر.

فصل اول: دوره نبوت



۱- ۱. پیامبر ﷺ در فاصله تولد ناسی سالگی (= تولد امیر المؤمنین علیہ السلام)

به گزارش ابن هشام، ابن اسحاق تصريح دارد به آنکه پیامبر اكرم ﷺ در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول از عام الفیل به دنیا آمد. (۱۵: ج ۱، ص ۱۶۱) پیامبر از همان اوان کودکی، پیامبر بود یعنی نبی مُؤید به روح القدس بود که فرشته با او سخن می‌گفت و وی صدای فرشته را می‌شنید و او را در خواب می‌دید، چنانکه امیر المؤمنین علیہ السلام نیز در خطبه قاصعه (۳۸: خطبه ۱۹۲) فرمود که: همانا خداوند، از همان زمان که پیامبر از شیر بازگرفته شد، بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را با آن حضرت علیہ السلام قرین و همراه ساخت تا شبانه روز، او را به راه بزرگواریها و نیکوییهای اخلاقی اهل عالم راهبری نماید. (۵۹: ج ۱۸، ص ۲۷۸ - ۲۸۱) در همین زمینه، ابن ابی الحدید معتلزی، شارح نهج البلاغه در ضمن روایتی از امام باقر علیہ السلام و از قول ایشان چنین آورده است که:

وَوَكَلَ بِمُحَمَّدٍ مَلَكًا عَظِيمًا مُنْدُفِضًا عَنِ الرِّضاعِ، يُرْشِدُ إِلَى الْخَيْرَاتِ وَمَكَارِمِ الْإِحْلَاقِ وَيَسُدُّ عَنِ الشَّرِّ وَمَسَاوِيِ الْإِحْلَاقِ، وَهُوَ كَانَ يُنَادِيهِ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ يَا رَسُولَ اللهِ! وَهُوَ شَابٌ لَمْ يَبْلُغْ دَرَجَةَ الرِّسَالَةِ بَعْدًا فَيَظُنُّ أَنَّ ذَلِكَ مِنَ الْحَاجَرِ وَالْأَرْضِ فَيَتَأَمَّلُ فَلَا يَرَى شَيْئًا. (۳۰: ج ۱۲، ص ۳۷)

بدین ترتیب پیامبر از ابتداء نبی بود و بعد مبعوث به رسالت گردید. و اصولاً نبوت مقدم بر رسالت است. (۵۶: ج ۱، ص ۱۷۶) و از آنجاکه بنا به قرآن کریم خصوصیات پیامبر اکرم ﷺ در کتب آسمانی پیشین با ذکر همه جزئیات گفته شده بود (اعراف (۷) / ۱۵۷؛ بقره (۲) / ۱۴۶) و حتی اعتقاد به پیامبری ایشان، از همه انبیاء به عنوان یک میثاق، موکد خواسته شده و عهد و پیمان جهت نصرت و یاری او گرفته شده بود. (آل عمران (۳) / ۸۱) و انبیاء هم به امتهای خویش بشارت پیامبری

حضرتش ﷺ را داده بودند (صف ۶۱) / ۶ و از ایشان پیمان گرفته بودند که در صورتِ درکِ پیامبر اکرم ﷺ بدو ایمان بیاورند و یاریش کنند (ج ۴۴: ۲۳۶، ص ۳؛ ۱۳: ج ۴۰: ۳۷۸، ص ۱۱۵) لذا در زندگی پیامبر اکرم ﷺ پیش از آنکه مبعوث به رسالت شود، بسیار اتفاق افتاد که افرادی از اهل کتاب به شناسایی ایشان به عنوان پیامبر آخرالزمان نائل گردیدند. (ج ۱: ۱۸۰؛ ۷: ج ۱، ص ۱۵۶ - ۱۵۷؛ ۲: ج ۲، ص ۲۸۰ - ۲۸۱)

۲. پیامبر ﷺ و تولد امیرالمؤمنین علیہ السلام

به نوشتۀ شیخ مفید (ج ۱، ص ۵)، سید رضی (ص ۳۹) ابن صباغ مالکی (۹: ص ۳۰)، حافظ گنجی شافعی محمدبن یوسف (ص ۵۷: ۴۰۷) و کثیری دیگر از دانشمندان عامّه و خاصّه (۱۶: ص ۲۶ - ۲۴، ج ۶، ص ۸۰ به بعد؛ ۱۸: ج ۱۸، ص ۲۴) امیرالمؤمنین علیہ السلام در روز جمعه سیزدهم ربّیع‌الاول، در شهر مکّه، درون بیت الله الحرام به دنیا آمد. هیچ کس نه پیش و نه پس از او به این مقام نرسیده است.

در این هنگام، پیامبر اکرم ﷺ مردی سی ساله بود که سالها از آغاز نبوّتش می‌گذشت و با وحی الٰهی و بزرگترین فرشتۀ خداوند، مأنوس و همنشین بود. ایشان چون از ولادت امیرالمؤمنین علیہ السلام باخبر شدند، خود عهده دار تربیت ایشان گشتند. به نوشتۀ مسعودی در اثبات الوصیّة: پیامبر ﷺ، علی علیہ السلام را شدیداً دوست می‌داشت. لذا به فاطمه بنت اسد فرمود: گهواره علی را نزدیک فراش من قرار ده و بعد خود به کارها و تربیت وی قیام نمود. او را خود شست و شو می‌داد، به هنگام خواب گهواره‌اش را می‌جنبانید و در هنگام بیداری بر سینه می‌چسبانید و پیوسته او را با خود بر می‌داشت و به کوهها و دره‌های اطرافِ مکّه می‌برد (ج ۲۳: ۴، ۱۰۹ - ۱۱۰)

سر این توجه ویژه پیامبر اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین علیہ السلام که از بدو تولد ایشان آغاز گشت، در چه بود؟ آیا این کار را تنها بر مبنای احساسات شخصی انجام داد یا

تلاشی بود جهت حبران احسان ابوطالب که پیامبر ﷺ را از کودکی مورد حمایت و سرپرستی و مهربانیهای خویش قرار داده بود؟

پاسخ را از زبان پیامبر اکرم ﷺ بشنویم که در وقت پرستاری از امیرالمؤمنین، - زمانی که آن حضرت علیؑ را به سینه خود می چسبانید - می فرمود: هذا أَخِي وَ ولِيٌّ وَ ناصِري وَ صَفِيٌّ وَ ذُخْرِي وَ كَهْنِي وَ ظَهْرِي وَ ظَهِيرِي وَ صَبِيٌّ وَ زَوْجِ كَرِيمِي وَ أَمِينِي عَلَى وَصَيْقَيْ وَ حَلِيقَيْ. (۲۳: ج ۴، ص ۱۰۹ نقل از اثبات الوصیة، مسعودی)

لذا از بد و تولد امیرالمؤمنین علیؑ پیامبر اکرم ﷺ وضع وی را نسبت به خود که نبی خدا بود و دیگران، کاملاً مشخص ساخت.

۱-۳. امیرالمؤمنین علیؑ در خانه پیامبر اکرم ﷺ

مدّتی بعد، قریش به قحطی و خشکسالی گرفتار آمد. ابوطالب هم مردی عیالوار بود. پس پیامبر ﷺ به عمومی خویش عباس - که از ثروتمندان بنی هاشم بود - فرمود: ای عباس، برادرت عیالوار است و مردم به این قحطی که می بینی، گرفتار آمده‌اند. بیا تانزد وی برویم و از نظر مساعدت، من یکی از فرزندان او را برگیرم و تو هم یکی را و آن دو را کفالت کنیم. عباس پذیرفت. و هر دو نزد ابوطالب رفته‌اند... رسول خدا ﷺ علی را برگرفت و همراه برد. و عباس جعفر را. علی پیوسته با پیامبر خدا بود تا خدایش به رسالت برانگیخت. در این هنگام، علی او را پیروی کرد و به وی ایمان آورد. (۱۵: ج ۱، ص ۲۳۶)

تعییر ابن هشام در بخش اخیر بحث چنین است: فَلَمْ يَرْأَ عَلِيًّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى بَعَثَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى نَبِيًّا فَاتَّبَعَهُ عَلِيًّا وَ آمَنَ بِهِ. با توجه به آنچه که پیش از این گفته شد پیامبر اکرم ﷺ، از او ان کودکی نبی بود. لذا مراد از بعثت، نبوت نیست، بلکه رسالت است.

و اما پیامبر در این گزینش، از جانب خویش عمل نکرد، بلکه بر مبنای فرمان‌الله عمل نمود. چنانکه خود بدان تصریح کرده فرمود: همان را برگزیدم که خدا

او را برای من برگزید، یعنی علی را. (۲۵: ج ۳، ص ۵۷۶؛ ۱۷: ص ۱۸) بدین ترتیب علی^{علی‌الله} که از بدو تولد، تحت تربیت پیامبر اکرم^{علی‌الله} بود، در اوان طفولیت به خانه پیامبر^{علی‌الله} آمد و این تربیت و سرپرستی ادامه یافت، چنانکه امیرالمؤمنین^{علی‌الله} خود در شرح آن، می‌فرماید:

مرا در دامان خویش قرار می‌داد در حالی که ولید^۱ (طفلی کوچک) بودم. مرا به سینه خویش می‌چسبانید و در بستر خویش می‌خوابانید و بوی خوش خویش را به من می‌بویانید و چیزی از غذا را می‌جوید و آنگاه اندک اندک در دهان من می‌نهاد.^۲ هرگز هیچ نوع دروغی در سخن من و هیچ لغزشی در کار من نیافت،... و من او را پیروی می‌کردم همچون پیروی کردن بچه شتری از پی مادرش؛ هر روز پرچمی از اخلاق و صفاتش برای من بر می‌افراشت و مرا به پیروی از آن امر می‌کرد. (۳۸: ص ۳۰۰، خطبه ۱۹۲)

۱-۴. آن هفت سال

حاصل تربیت پیامبر خدا^{علی‌الله} و پیروی امیرالمؤمنین^{علی‌الله} از ایشان - که در واقع پیروی از وحی و پیامبری و در یک کلمه، اسلام بود - آن شد که پیامبر اکرم^{علی‌الله} بارها و بارها در مورد امیرالمؤمنین^{علی‌الله} صراحتاً فرمود:

صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَىٰ وَ عَلَىٰ عَلِيٌّ سَبْعَ سَنِينَ وَ ذَلِكَ لَمْ يُرَفَعْ إِلَى السَّمَاوَاتِ شَهَادَةً أَنَّ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ مِنْهُ وَ مِنْ عَلِيٍّ. (۶۳: ص ۲۱۵؛ ج ۱،

۱. ولید یقال لمن قرب عهده بالولادة. (۳۳: ذیل ولد)

۲. ابن ابی الحدید معتلزلی از حسین بن زید بن علی (نواده امام چهارم^{علی‌الله}) نقل کرده است: «از پدرم زید شنیدم که رسول خدا^{علی‌الله} گوشت و خرما را می‌جوید تازم گردد و سپس در دهان علی^{علی‌الله} می‌نهاد، در حالی که او کودکی در خانه آن حضرت^{علی‌الله} بود. (۲: ج ۱۳، ص ۲۰۰) بنابراین روایاتی که می‌گوید علی^{علی‌الله} در شش سالگی به خانه پیامبر آمده نادرست است. و سه سالگی مناسب است، بویژه با توجه به روایات آن ۷ سال که پس از این خواهد آمد و آغاز رسالت پیامبر^{علی‌الله} که در چهل سالگی ایشان بوده است و ده سالگی امیرمؤمنان^{علی‌الله}.

ص ۱۳۱؛ ۱۰: ص ۱۹؛ ۲۶: ج ۲، ص ۱۲۵؛ ۱۴: ص ۱۹؛ ۲۹: ص ۱۲؛ ۱: ج ۱، ص ۸۱

- ۲۲۶: ص ۳۸؛ ۱۱۴: ج ۵۹ -

رسول خدا^{علیه السلام} فرمود: هفت سال پیش از آنکه بشری به اسلام بگراید، فرشتگان
الاَهِی بِرْ مَن و عَلَیٖ درود می‌فرستادند. (۱۵۳: ج ۶، ص ۵۸)

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز خود بدین امر تصریح نموده است:

۱. «هفت سال پیش از آنکه احدی از این امت به عبادتِ خدا پردازد. من همراه

رسول خدا^{علیه السلام} به عبادت پروردگار پرداختم» (۲۵: ج ۳، ص ۱۱۲)

۲. «...پروردگار! سراغ ندارم أحدی از این امت مگر رسول اکرم علیه السلام را که پیش از
من سرِ اطاعت و عبادت در برابر تو بر خاک گذاشته باشد. همانا هفت سال پیش از
دیگران به عبادتِ خدا پرداختم». (۶: ج ۱، ص ۹۹)

۳. «من بنده خدا و برادر رسول الله و صدّيق اکبرم و این مراتب را پس از من کسی
نمی‌تواند ادعا نماید مگر اینکه دروغگو باشد. آری من هفت سال پیش از مردم
دیگر به خدا و رسول او، ایمان آوردم. (۷۰: ص ۳؛ برای آشنایی با نصوص بیشتر، ر.ک. ۱۸: ج ۳،

ص ۲۱۳ و ۲۲۱ و ۲۲۲؛ همان، ج ۱۰، ص ۱۵۸ - ۱۶۴ - همان، ج ۲، ص ۲۵ - ۳۰ و ۳۱۴)

این تصریحات که در متونِ حدیثی فریقین وجود دارد. تقدم ایمانی و اسلامی
امیرمؤمنان را برابر همه امت حتی خدیجه^{علیها السلام} به مدت هفت سال، مُسْلِم می‌دارد.
(۴۶: ج ۲، ص ۳۲۳ - ۳۲۴)

از اینجا سر تصریحات پیامبر اکرم علیه السلام آشکار می‌گردد که بارها و بارها درباره
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

۱. هدا اوّل مَن آمَنَ بِي وَ صَدَقَنِي وَ صَلَّى مَعِي. (۲: ج ۱۳، ص ۲۲۵)

۲. «یا علی! با داشتن هفت صفت که ویژه خود توست، با همه مردم به
محاصمت می‌پردازی و هیچیک از قریش تابِ مُحاجة و گفت و گوی با تو را
نخواهد داشت. آن هفت صفت عبارت است از: ۱. تختستین کسی از ایشان هستی
که به خدای تعالی، ایمان آوردی، الحدیث. (۴۵: ج ۲، ص ۱۹۸)

۳. «پس از من طولی نمی‌کشد که آشوبی بر پا شود. در این هنگام ملازم علی بن ابی طالب دست بر مدارید، چرا که او نخستین کسی است که به من ایمان آورده است و او نخستین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه می‌کند و او صدیق اکبر و فاروق این امت است. و علی بن ابی طالب، یَعْسُوب (پیشوای) مؤمنان است، در حالی که مال و ثروت، یَعْسُوب منافقان. (۴: ج ۷، قسم ۱، ص ۱۶۷)

۴. عمر بن الخطاب گفت: شنیدم از رسول خدا علیه السلام که خطاب به علی بن ابی طالب فرمود:

يَا عَلِيُّ! إِنَّكَ أَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ أَيَّاً وَ أَوْلُ الْمُسْلِمِينَ اسْلَاماً وَ أَنْتَ مِنِّي بِنْزَلَةٍ
هارونَ مِنْ مُوسَى. (۳۲: ص ۶۰۸، ح ۲۲)

۵. قال رسول الله ﷺ: أَوَّلُكُمْ وَرُوَدًا عَلَى الْحَوْضَ، أَوَّلُكُمْ اسْلَاماً عَلَى بْنِ
ابی طالب. (۲۵: ج ۳، ص ۱۶۳) که حاکم آن را حدیثی صحیح دانسته است. ج ۲،
ص ۱۸؛ ج ۴، ص ۱۷؛ به همین مضمون: (۲۲: ج ۲، ص ۳۰۱؛ ۷۰: ص ۲؛ ج ۴،
ص ۳۶۸ و ۳۷۱؛ ۴۳: ج ۲، ص ۵۵ و ۵۷؛ ۵۳: ج ۱، ص ۳۰۸) به بعد؛ (۱۸: ج ۳،
ج ۳۸، ص ۲۰۱ - ۲۸۸)

بدین ترتیب، پیامبر اکرم ﷺ در حالی که امیر المؤمنین علیه السلام را در کنار خود داشت،
قدم به چهل سالگی گذاشت.

فصل دوم: دوره رسالت

۲- ۱. چهل سالگی و آغاز رسالت (۲۷ ماه ربیع)

در روایاتی متعدد از ائمه معصوم علیهم السلام بدین مضمون تصریح شده که روز بیست و
هفتم از ماه ربیع، روزی است که در آن نَزَلَتِ النُّبُوَّةُ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ (۵۹: ج ۱۸، ص
۱۸۹-۲۱، ح ۲۲-۲۳)

با توجه به مباحثی که پیش از این یاد شد، روشن است که مراد از «نبوت» در

احادیث مذکور همان رسالت است.^۱ و این مطلب بقدری آشکار بوده که حتی در روایاتی هم که از طریق پیروانِ مکتب خلفاً رسیده بدان تصریح شده است:

قال ابوهزیره: مَن صَام يَوْمَ سَبْعَ وَعَشْرِينَ مِن رَجَب، كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ صِيَامَ سَتِينِ شَهْرًا. وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي نَزَلَ فِيهِ جَبَرِيلُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِالرِّسَالَةِ وَأَوَّلُ يَوْمٍ هَبَطَ فِيهِ جَبَرِيلُ. (۶۲: ج ۱، ص ۷۷ نقل از: السیرة الحلبیة، ج ۱، ص ۲۳۸؛ ر.ک. ۴۶: ج ۲، ص ۲۴۴ پانوشت ۱)

و در این زمان، پیامبر اکرم ﷺ چهل ساله بود. (۸: ج ۱، ص ۱۵۰؛ ۷۳: ج ۲، ص ۳۷۶؛ ۶۱: ص ۱۹۸؛ ج ۱، ص ۱۹۳ - ۱۹۴) و امیر المؤمنین علیه السلام ده ساله (۱۵: ج ۱، ص ۲۳۵)

۲- چهل سالگی و آغاز نزولِ وحی قرآنی بر پیامبر اکرم ﷺ در ماه مبارک رمضان

با توجه به مبحث قبلی، سوالی که در اینجا مطرح می‌شود، آن است که آیا آغاز رسالت با آغاز نزولِ وحی قرآنی همزمان بوده است یا نزولِ قرآنی مدتی پس از آن شده است؟

بنا به قرائن ذیل، صورت اخیر را صحیح می‌دانیم، یعنی این دو همزمان نیستند؛ در ابتدا، (چنان که گذشت) در ماه رجب پیامبر اکرم ﷺ به رسالت مبعوث شده‌اند و دو ماه بعد یعنی در ماه مبارک رمضان، اولین وحی قرآنی بر آن حضرت ﷺ توسط جبرئیل نازل شده است:

۱. امام صادق علیه السلام فرمودند:

رَنَّ أَبْلِيسُ أَرْبَعَ رَنَّاتٍ: أَوْلُهُنَّ يَوْمٌ لَعْنَ، وَحِينَ أُهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ، وَحِينَ بُعْثَ

۱. مرحوم علامه مجلسی در اینکه آغاز رسالت در ۲۷ ماه رجب است، ادعای اجماع دارد. از این روی در باب خبری که می‌گوید آغاز رسالت در ماه رمضان بوده است، چنین می‌نویسد: «هذا الخبرُ مخالفُ لسائر الاخبار المستفيضة و لَعَلَّ المراذِيَه معنى آخر ساقق لنزول القرآن أو غيره من المعانى المجازية، أو يكون المراد بالبنوة في سائر الاخبار الرسالة ويكون بالبنوة فيه بمعنى نزول الوحي عليه ﷺ فيما يتعلق بنفسه... وَ يُمْكِن حمله على التقيّة...» (۱۹۰: ج ۱۸، ص ۵۹)

پَمُحَمَّدٌ عَلَىٰ حِينَ فَتَرَهُ مِنَ الرَّسُلِ، وَحِينَ أُنْزَلَتْ أُمُّ الْكِتَابِ. (۴۱: ج ۱، ص

(۲۶۳)

این روایت صراحت دارد بر آنکه زمان بعثت (=رسالت) غیر از زمان نزول قرآن کریم و مقدم بر آن بوده است.

۲. آیات قرآن کریم صراحت دارد بر آینکه آغاز نزول قرآن کریم، در ماه مبارک رمضان بوده است. (بقره ۲ / ۱۸۵؛ دخان ۴۴ / ۳ - ۵؛ قدر ۹۷ / ۱)

۳. امام صادق علیه السلام صریحاً به مفضل بن عمر فرمودند که «خدواند، قرآن را در ماه رمضان به پیامبر اکرم علیه السلام اعطای کرد:

يَا مُفْضَلُ! اَعْطَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ. وَ كَانَ لَا يُبَلَّغُهُ إِلَّا فِي وَقْتٍ اسْتِحْقَاقِ الْخَطَابِ وَ لَا يُؤَدِّيهِ إِلَّا فِي وَقْتٍ أَمْرٍ وَ نَهْيٍ. فَهَبَطَ جَبَرِيلُ علیه السلام بالوحيِّ، فَبَلَّغَ مَا يُؤَمِّرُ بِهِ وَ قُولُهُ: لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتُعَجِّلَ بِهِ. (قیامت ۷۵) /

(۱۸: ۵۹، ج ۳۸، ص ۹۲)

۴. در خطبه قاصعه نیز امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام وصف نزول اوّلین وحی قرآنی بر پیامبر اکرم علیه السلام می فرمایند: «لَقَدْ كَانَ يَجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحَرَاءٍ، فَأَرَاهُ وَ لَا يَرَاهُ غَيْرِي» یعنی به خدا قسم هر آینه هر سال به حراء مجاور می شد و در این هنگام من او را می دیدم و جز من کسی دیگر او را شاهد نبود.

به عبارت دیگر فقط من با او بودم و بس. سپس حضرت علیه السلام پیش از بیان نزول اوّلین وحی قرآنی بدین نکته تصريح می نمایند که: «وَ لَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ خَدِيجَةُ، وَ أَنَّا ثَالِثُهُمَا» یعنی: این در حالی بود که در آن هنگام (پیش از نزول وحی قرآنی) تنها در یک خانه اسلام آمده بود و آن، خانه پیامبر علیه السلام و خدیجه بود و من که سومین آنها بودم.

آنگاه آشکارا می فرمایند: آری نُورَ الْوَحْيِ وَ الرِّسَالَةِ وَ أَشْمُرْ رِيحَ النُّبُوَّةِ یعنی (در این هنگام که هنوز وحی قرآنی نازل نشده بود) نور وحی (غیر قرآنی) و رسالت را

می دیدم و بوی نبوّت و پیامبری را می شنیدم.
این بخش از سخن امیرالمؤمنین علیه السلام، دلالت صريح دارد بر تقدّم زمانی و حی غیر
قرآنی و رسالت پیامبر اکرم علیه السلام بر وحی قرآنی.
امیرالمؤمنین علیه السلام پس از بیان نکته نغز یاد شده به ادامه وصف نزول اولین وحی
قرآنی پرداخته می فرمایند:

وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَبَّهِ الشَّيْطَانَ حِينَ نَزَّلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَفَّلْتُ:
یا رسول الله! ما هذِه الرَّبَّةُ؟ فقال: هذا الشَّيْطَانُ أَيْسَ مِنْ عِبَادِتِهِ.

يعنى: به خدا قسم هر آينه ناله شیطان را شنیدم در هنگامی که وحی (قرآنی) بر
پیامبر اکرم علیه السلام نازل شد.^۱ پس گفتم: ای رسول خدا! چیست این ناله؟ فرمود:
این شیطان است که از اینکه دیگر اطاعت کرده شود مأیوس شده است. و ادامه
دادند:

إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْعَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ وزِيرٌ وَ إِنَّكَ
لَعَلِيٌّ خَيْرٌ

تو می شنوی آنچه را که من می شنوم و می بینی آنچه را که من می بینم، جز آنکه
تونی نیستی ولکن وزیر و کمک کار من هستی و هر آینه پیوسته بر خیری (در
دنیا و آخرت). (۳۸: ص ۳۰۱ - ۳۰۰، خطبه ۱۹۲)

بنابراین روشن می گردد که او لاً: آغاز رسالت، مقدم بر آغاز نزول اولین وحی
قرآنی بوده است.

ثانیاً: پیش از نزول قرآن کریم، امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت خدیجه به پیامبر علیه السلام
ایمان آورده بودند و آنها همراه با رسول خدا، تنها مسلمانانی بودند که خانه شان به
نور اسلام، منور شده بود.

ثالثاً: مشخص می گردد که در این فاصله دو ماهه (از ماه ربیع تا ماه رمضان)
پیامبر اکرم علیه السلام تنها مأمور به ابلاغ اسلام و دعوت اهل بیت خویش (علی علیه السلام و

۱. مقایسه شود با کلام امام صادق علیه السلام که در آغاز این بحث، گذشت.



خدیجه^{علیها السلام} شده بودند^۱ و در مورد دیگران یعنی امّت، هنوز دستوری از جانب پروردگار نرسیده بود.^۲ رابعًا: آغاز نزول قرآن کریم همزمان است با اعلان وزارت امیرالمؤمنین علیهم السلام از جانب پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله و سلم} بدیشان.^۳

۳. چهل سالگی و آغاز آشکار انذار امّت که همراه است با آغاز دوره سه ساله اکتمام وصایت وزارت امیرالمؤمنین علیهم السلام.

امام صادق علیهم السلام فرمود:

اَوَّلُ مَا نَزَّلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اقْرأْ بِاسْمِ رَبِّكَ؛ وَآخِرُهُ «إِذَا جَاءَ نَصْرَ اللَّهِ» (۵۶: ج ۲، ص ۶۲۸). برای تفصیل بیشتر: (۲۰: ج ۱، ص ۲۹)

بنا به آنچه پیش از این گذشت، آغاز نزول قرآن کریم ماه مبارک رمضان و در شب قدر بوده است. و اوّل آیاتی هم که بر پیامبر اکرم علیهم السلام نازل شد آیات نخستین از سوره علق است.

به نوشتهٔ یعقوبی فردای روزی که آیات سوره علق بر پیامبر اکرم علیهم السلام نازل شد، جبرئیل به نزد پیامبر علیهم السلام آمد و او را در جامهٔ پیچیده یافت. سپس گفت: یا ایها المدثر قمْ فَانذِرْ: ای به جامهٔ پیچیده برخیز و بیم ۵۵. (۷۳: ج ۱، ص ۳۷۸)

۱. برای آشنایی با نحوه این دعوت و بیعتی که پیامبر اکرم علیهم السلام از امیرالمؤمنین علیهم السلام خدیجه^{علیها السلام} بر اسلام گرفتند، (۵۹: ج ۱۸، ص ۲۳۱ - ۲۳۲). از این روایت به روشنی فهمیده می‌شود که دعوت پیامبر اکرم علیهم السلام از اهل بیت ایشان آغاز شده است و البته ایشان آگاه بودند که بر همه امّت برانگیخته شده‌اند لکن هنوز موظف بدین کار نشده بودند. قال رسول الله علیهم السلام: اَن جَبَرِيلَ عَنِي يَدْعُو كَمَا إِلَى بَيْعَةِ الإِسْلَامِ، فَأَسْلِمَ مَا تَسْلِمُ وَأَطْعَمَ مَا تَهْدِي. فَقَالَ: أَن جَبَرِيلَ عَنِي يَدْعُو كَمَا إِلَى بَيْعَةِ الإِسْلَامِ شَرْطًا وَعَهْدًا وَمَوْاثِيقًا، فَابْتَدَأَ بِمَا شَرَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمَا لِنَفْسِهِ وَلِرَسُولِهِ أَن تَقُولَا: نَشَهدُ أَن لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فِي مُلْكِهِ، لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً، إِلَهًا وَاحِدًا مُخْلِصًا، وَأَن مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ إِلَى النَّاسِ كَافَةً بَيْنَ يَدِي السَّاعَةِ - الْحَدِيثُ.

۲. امیرالمؤمنین علیهم السلام در طی روایتی - که آن را ابن ابی الحدید معزنی در شرح خود بر نهج البلاغه آورده است - می‌فرماید: کنْتُ أَسْمِعُ الصَّوْتَ وَأَبْصِرُ الصُّوَءَ سِنِينَ سَبْعًا، وَرَسُولُ اللَّهِ عَلِيْهِ السَّلَامُ حِينَئِذٍ صَامَتْ مَا أُدِنَ لَهُ فِي الْإِنذارِ وَالْبَلِيلِ. (۱۵: ج ۱، ص ۱۵)

۳. البته این نخستین بار نبود که چنین اعلامی از جانب پیامبر علیهم السلام به امیرالمؤمنین می‌شد. جهت تفصیل بیشتر به بخش بعدی مراجعه کنید.

در روایات پیروان مکتب خلفا نیز توجه به اینکه آیات اوّل از سوره مدثّر جزو اوّلین آیاتی است که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل گشته، شده است و حتی در بعضی از قول جابر بن عبد الله انصاری روایتی آورده‌اند که طی آن نزول آیه «يا اهها المدثر قمْ فانذر» مقدم بر آیات ابتدای سوره علق بوده است. (ج ۱، ص ۹۹)

بنابراین از همان ابتدای نزول قرآن کریم، به پیامبر اکرم ﷺ امر شد که برخیز و انذار کن. ظاهر این امر، اطلاق دارد و در آن هیچ نشانی از اینکه این امر، مربوط به دعوت سری و نهانی بوده است و نه آشکار، ندارد. و به نظر ما، این آغاز انذار امت به اذن پروردگار و امر او می‌باشد.

و اما این بحث سری بودن دعوت در آغاز که سه سال هم به طول انجامید و بعد آشکار شدن آن، از کجا آمده و دلیل صحّت آن چیست؟ ظاهراً اوّل کسی که این بحث را طرح کرده است. ابن هشام است که البتّه آن را به ابن اسحاق نسبت می‌دهد و می‌گوید:

قال ابنُ إسحاقَ: ثُمَّ دَخَلَ النَّاسُ فِي الْإِسْلَامِ أَرْسَالًا مِنَ الرَّجُلِ وَ النِّسَاءِ حَتَّى فَشَا ذِكْرُ الْإِسْلَامِ بِكَّةً وَ تُحَدَّثُ بِهِ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ رَسُولَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَصْدِعَ بِمَا جَاءَهُ فِيهِ وَ أَنْ يُبَادِي النَّاسَ بِأَمْرِهِ وَ أَنْ يَدْعُوا إِلَيْهِ، وَ كَانَ بَيْنَ مَا أَخْفَى رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ الْأَمْرُ وَ اسْتَرَّ بِهِ إِلَى أَنَّ آمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِاظْهَارِ دِينِهِ ثَلَاثُ سِنِينَ فَيَا بْلَغْنِي مِنْ مَيْعَثِهِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ: فَاصْدِعْ بِمَا تُؤْمِنُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ. (الحجر (۱۴) / ۹۴)

و قالَ تَعَالَى (وَانذِرْ عَشِيرَتَكَ الْاقْرَبِينَ). (ج ۱، ص ۲۵۰)

چنانکه مشاهده می‌شود در کلام ابن اسحاق، تناقضی آشکار وجود دارد. از یک طرف می‌گوید که مردم از مرد و زن گروه گروه (أَرْسَالًا) داخل اسلام می‌شدند و از طرف دیگر می‌گوید که پس از آن، خداوند به پیامبر اکرم کرد که امرش را آشکار کند و مردم را به آن دعوت نماید!؟ و بعد هم بدون ذکر هیچ دلیلی، معنای آیه



شريفه فاصدعاً مَا تُؤْمِنَ رَاشِكَارَ كَرْدَنِ اصل دعوت به اسلام دانسته و يك دوره سه ساله هم برای آن دعوت نهانی بی دلیل، دست و پا نموده است.

متأسفانه این کلام سست و در واقع این مدّعای بی دلیل پس از او در اغلب کتب سیره و تاریخ و تفسیر و حدیث، آمده و پذیرفته شده است، گویی این مطلب جزو بدیهیات زندگی پیامبر اکرم ﷺ است، چنانکه نوشته‌اند: و هكذا مَرَّتُ الدُّعُوَةُ الْاسْلَامِيَّةُ فِي مَكَّةَ الْمَكْرَمَةِ بِرَحْلَتَيْنِ اثنتين هما: ۱. المراحل السرية و دامت ثلاثة سنوات. ۲. المراحل العلنية و دامت في مكة عشر سنوات.....و الرسول یُعْلِنُ دَعَوَتَهُ: فاصدعاً مَا تُؤْمِنَ... (ج ۱، ص ۵۸ - ۵۹)

و اما اصل ماجرا چیست؟ همانگونه که گفتیم آیه شریفه یا ایها المُدَّرُّ قُمْ فَانذَرْ صریح است در وجوب انذار و آغاز آن از جانب پیامبر اکرم ﷺ. حال ببینیم حضرت علیہ السلام برای تحقق این امر چه کرد؟ امیر المؤمنین علیہ السلام پاسخ ما را به روشنی داده‌اند در طی روایتی که در آن می‌فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَ جَلَّ أَوْحَى إِلَى نَبِيِّنَا مُحَمَّدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ حَمَلَهُ الرِّسَالَةَ وَ أَنَا أَخْدَثُ أَهْلَ بَيْتِي سِتَّاً، أَخْدُمُهُ فِي بَيْتِهِ وَ أَسْعِي فِي قَضَاءِ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي أَمْرِهِ، فَدَعَا صَغِيرَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ. وَ كَبِيرُهُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ فَامْتَنَعُوا مِنْ ذَلِكَ وَ أَنْكَرُوهُ عَلَيْهِ وَ هَجَرُوهُ وَ نَابَذُوهُ وَ اعْتَزَلُوهُ وَ اجْتَنَبُوهُ / وَ سَائِرُ النَّاسِ مُقْصِيَنَ لَهُ وَ مُخَالِفِينَ عَلَيْهِ، قَدْ اسْتَعْظَمُوا مَا آوَرَدَهُ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا تَحْتَمِلُهُ قُلُوبُهُمْ وَ تُدْرِكُهُ عُقُولُهُمْ. فَاجْبَتُ رَسُولَ اللَّهِ وَ حَدَّى إِلَى مَا دَعَا إِلَيْهِ مُسَوِّعًا مُطْبِعًا مُوقِنًا، لَمْ يَتَخَالَجِنِي فِي ذَلِكَ شَكٌ فَكَشَنَا بِذَلِكَ ثَلَاثَ حِجَّاجٍ وَ مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ خَلْقٌ يُصَلِّي أَوْ يَسْهُدُ لِرَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مَا آتَاهُ اللَّهُ غَيْرِي وَ غَيْرِي بَنِي خُوَيْلِدٍ رَحْمَهَا اللَّهُ وَ قَدْ فَعَلَ. (ج ۲، ص ۴۱ - ۳۶۶)

يعنى قطعاً الله که عزیز است و بزرگ، وحى کرد به پیامبر ما حضرت محمد ﷺ و رسالت را بر دوش او نهاد. و این در حالی بود که من از حيث سن

جوانترین اهل بیتم بودم در منزل پیامبر ﷺ بدیشان خدمت می‌کردم و در جهت انجام امرش می‌دویدم. سپس پیامبر ﷺ دعوت کرد کوچک و بزرگ بین عبدالمطلب را (یعنی همه شان را) به اینکه شهادت دهنند به توحید و یگانگی الله و اینکه حضرت ﷺ، رسول خداوند است. پس ایشان از این امر امتناع کردند و آن را بر حضرت ﷺ زشت شمردند و او را تنها گذارند و مخالفت کردند و از او کناره جستند.

پیش از ادامه ترجمه، همین جا نکته‌ای را گوشزد کنیم که این دعوت پیامبر اکرم ﷺ از بنی عبدالمطلب، غیر از دعوت ایشان است در یوم الدار. چراکه اولًا در آنجاتها چهل مرد حضور داشتند، در حالی که به تصریح حضرت ﷺ در اینجا همه بنی عبدالمطلب گرد آمده بودند. ثانیاً در یوم الدار - چنانکه پس از این خواهد آمد - اصل بحث معرفی و اعلان وزارت و وصایت امیرالمؤمنین علیهم السلام است، در حالی که در اینجا نشانی از این بحث نیست و فقط دعوت به توحید است و رسالت پیامبر اکرم ﷺ.

در ادامه امیرالمؤمنین علیهم السلام می‌فرماید: و اما دیگر مردم، در پی پیامبر ﷺ افتادند و با او مخالفت کردند که به تحقیق بسیار عظیم شمرده بودند آنچه را که پیامبر ﷺ بر ایشان آورده بود. دلهایشان آنرا نمی‌پذیرفت و عقلهایشان آن را درک نمی‌کرد. این بخش از سخن امیرالمؤمنین علیهم السلام به روشنی دارد بر اینکه دعوت پیامبر اکرم ﷺ محدود به بنی عبدالمطلب نبوده بلکه از آن شروع گشته و همه جامعه را مخاطب قرار داده است لذا مخالفت ایشان را برانگیخته است.

و بعد حضرت علیهم السلام می‌فرمایند که «من، رسول خدا علیهم السلام را احابت کردم و دعوت او را به توحید و رسالتش به سرعت پذیرا شدم در حالی که به درستی آن یقین داشتم و اطاعت از رسول خدا را واجب می‌شمردم. و هرگز در ذهن من شکی راه نیافت. پس ما بر این وضع سه سال درنگ کردیم در حالی که بر روی زمین هیچ خلقی نبود که نماز گزارد یا شهادت دهد به حقانیت رسول خدا بواسطه آنچه که خدا بدو

داده بود جز من و دختر خویلد (حضرت خدیجه علیها السلام) که رحمت خدا بر او باد». بنابراین، دعوت در آغاز آشکار بوده است ولی تا سه سال جز امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت خدیجه علیها السلام کسی ایمان نیاورد. آنچه که در اصل دعوت طرح می‌شده شهادت به توحید و رسالت پیامبر اکرم علیه السلام و الاهی بودن قرآن کریم بوده است. و فقط یک نکته کتمان می‌شده و ابراز نمی‌گشته است و آن همانا امر و صایت وزارت و خلافت امیرالمؤمنین بوده است. که چنانکه دیدیم بنا به خطبه قاصده در هنگام نزول اولین وحی قرآنی؛ پیامبر اکرم علیه السلام امیرالمؤمنین علیه السلام را بدان خبر داد و فرمود: «يا علیٰ إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعَ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكُنْكَ وَ زَيْرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خَيْرٍ». و نیز به هنگام دعوت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت خدیجه (س) به اسلام و بیعت گرفتن از آن دو بر این مهم، فرمود که از جمله اسلام پس از اقرار به توحید و رسالت و پیامبری من و وضو و غسل و نمازو زکاہ و حجج و جهاد در راه خدا و...، اطاعت از ولی امر پس از من است و شناسائی اوست در حیاتم و پس از مرگم و نیز ائمه‌ای که پس از او خواهند بود یک به یک. و زندگی کردن بر مبنای دین و سنت من و دین و سنت وصی من است که تا روز قیامت خواهد بود. و بعد رو به حضرت خدیجه (س) کردند و فرمودند: فَهِمْتِ مَا شَرَطَ رَبِّكِ عَلَيْكِ؟ قالَتْ: نَعَمْ وَ آمَنْتُ وَ صَدَقْتُ وَ رَضِيْتُ وَ سَلَّمْتُ. آنگاه پیامبر علیه السلام دست علیه السلام را در دست خویش نهاد و بدیشان فرمود: با یعنی یا علی علیه السلام ما شرط علیه السلام علیک و آن تمعن مثلاً متعن منه نفسک. پس امیرالمؤمنین علیه السلام گریست و فرمود: بابی و امّی لا حوال و لا قوّة الا بالله. پس پیامبر اکرم بدرو فرمود: اهتدیت و ربّ الكعبه و رشدت و وفقت. بعد از حضرت خدیجه (س) خواستند که او نیز بیعت کند همانگونه که علی علیه السلام بیعت کرد بنا به همه آن شروط و مواثيق إلا حکم جهاد. سپس به حضرت خدیجه (س) فرمود: یا خدیجه هذا علی علیه السلام مولاک و مولی المؤمنین و امامهم بعدی. ای خدیجه! این علی مولای تو و مولای همه مؤمنین و پیشوای ایشان، پس از من است.

حضرت خدیجه (س) نیز عرض کرد: صدقت یا رسول الله قد بایعته علی ما قلت،

أُشَهِّدُ اللَّهَ وَ أُشَهِّدُكَ وَ كَفَ بِاللَّهِ شَهِيدًا وَ عَلَيْمًا .
اما این خبر از این جمع سه نفری، خارج نمی شود و در میان آنها مکتوم می ماند
تا یوم الدّار.



حتی روزی حضرت ابوطالب علیہ السلام با پیامبر اکرم علیہ السلام و امیرالمؤمنین علیہ السلام مواجه می شوند در حالتی که ایشان جهت اقامه نماز به یکی از دره های مکه رفته بودند.^۱ ابوطالب از پیامبر علیہ السلام می پرسد: یا ابن آخی ما هذا الدين الذي أراك تدين به؟ پیامبر اکرم علیہ السلام در جواب از اسلام سخن می گوید، مگر بحث وصایت و وزارت امیرالمؤمنین علیہ السلام را: أَئِ عَمْ، هذا دِينُ اللَّهِ وَ دِينُ مَلَائِكَتِهِ وَ دِينُ رُسُلِهِ وَ دِينُ أَبِيهِنَا إِبْرَاهِيمَ . بعثتني الله به رسولًا إلى العباد وَ أَنْتَ أَئِ عَمْ أَحَقُّ مَنْ بَدَّلَتْ لَهُ النَّصِيحَةُ وَ دَعَوَتْهُ إِلَى الْهُدَىٰ وَ أَحَقُّ مَنْ أَجَابَنِي إِلَيْهِ وَ أَعَانَنِي عَلَيْهِ . جالب است که پس از پیامبر اکرم علیہ السلام، حضرت ابوطالب علیہ السلام رو به فرزند خویش کرده از ایشان هم راجع به این دین سؤال می کنند: أَئِ بُنْيَ مَا هَذَا الدِّينُ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ؟ و امیرالمؤمنین در پاسخ، همه چیز را می گوید الا مسئله وزارت و وصایت را، فقال: يَا أَبَتِ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِ اللَّهِ وَ صَدَّقْتُهُ بِمَا جَاءَ بِهِ وَ صَلَّيْتُ مَعَهُ اللَّهُ وَ اتَّبَعْتُهُ .

آنگاه حضرت ابوطالب علیہ السلام به فرزند برومند خویش می فرمایند: أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَدْعُكَ إِلَى خَيْرٍ فَالرَّمْدَهُ . که این سخن گویای بسیار چیزهast از جمله ایمان ابوطالب علیہ السلام به حضرت پیامبر اکرم علیہ السلام با فرزند دلبند خویش. (۱۵: ج ۱، ص ۲۳۶-۲۳۷)

با این توجه، دیگر معنای اخبار اکتمامیه هم که از طریق ائمه علیہ السلام رسیده به خوبی روشن می گردد که مراد از اکتمام امر، اصل دعوت نبوده است بلکه امر وصایت و وزارت امیرالمؤمنین علیہ السلام بوده است و همچنین بخشی از احکام اسلام که مربوط به جهاد و مقاومت در برابر مشرکان و وعده عذاب الاهی برای ایشان بوده است، که با نزول آیه شریفه «فاصدَعْ بِمَا ثُمَرَ وَ أَعْرَضْ عنَ الْمُشْرِكِينَ وَ انذِرْ عَشِيرَتَ الْاقْرَبِينَ»

۱. این اتفاق در زمانی رخداد که آیه «قُمْ فَاندَر» نازل شده بود. چرا که پس از آن، پیامبر اکرم علیہ السلام همراه با علی علیہ السلام و حضرت خدیجه (س)، آشکارا در مسجدالحرام به نماز می ایستادند.

حضرت محمد علیہ السلام مأمور شدند تا این دو نکته را هم آشکار نمایند:

۱. امام صادق علیہ السلام در طی روایتی بیان داشتند که وقت طواف، مردی به خدمت پدرشان امام باقر علیہ السلام آمد و در شرائطی که تنها این سه تن بودند (امام باقر علیہ السلام و امام صادق علیہ السلام و این مرد که در انتهای روایت معلوم می شود که حضرت الیاس علیہ السلام است). سؤالاتی از امام باقر علیہ السلام می کند از جمله اینکه می پرسد: **آخر فی عن هذا العلم ما لَهُ لَا يَظْهِرُ كَمَا كَانَ يَظْهِرُ مَعَ رَسُولِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟** امام باقر علیہ السلام لبخندی زده می فرماید: **أَبِي اللهِ عَزَّوَجَّلَ أَنْ يَطْلُعَ عَلَى عِلْمِهِ إِلَّا مُتَحَنَّا لِلِّيَانِ بِهِ كَمَا قُضِيَ عَلَى رَسُولِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَصْبِرَ عَلَى أَذِي قَوْمِهِ وَ لَا يُجَاهِدُهُمْ إِلَّا بِاِمْرِهِ فَكَمْ مِنْ اكْتَتَامٍ قَدْ اكْتَتَمَ بِهِ حَقًّيْ قَيْلَ لَهُ: اصْدَعْ بِمَا تُؤْمِرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ.** و ایم الله آن لو صدعاً قبل ذلك لكان آمناً و لكنه انما نظر في الطاعنة و خاف الخلاف فلذلك كف المحدث. (۵۶: ج ۱، ص ۲۴۳ - ۲۴۴) از این روایت به روشنی درک می شود که بقیرینه آن یصبر علی اذی قومه؛ آیه شریفه اصدع بیا تؤمر و اعرض عن المشرکین. ایم الله آن لو صدعاً قبل ذلك لكان آمناً و لكنه انما نظر في الطاعنة و خاف الخلاف فلذلك كف المحدث.

روشنی درک می شود که آن آشکار بوده است بلکه در ارتباط با مطلبی است که اگر آشکار شود. مجاهده با کفار را خواهد طلبید. و در واقع آغاز بروز و ظهور برخورد الاهی با مخالفان است. همچنین بقیرینه نظر في الطاعنة و خاف الخلاف معلوم می گردد که تاکنون امر دعوت به گونه ای بوده که مخالفت و شدت مقابله کفار را بر نمی انگیخته است. لکن اکنون کار به جائی رسیده که علیرغم مخالفت ایشان، این امر باید آشکار شود.

۲. امام صادق علیہ السلام فرمودند: **إِكْتَتَمَ رَسُولُ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَكَّةَ مُخْتَفِيًّا خَائِفًا حَمْسَ [وَ فِي خَبَرِ آخَرِ ثَلَاثَةِ] سَنِينَ لَيْسَ يُظْهِرُ أَمْرَهُ وَ عَلَى عِلْمِهِ إِكْتَتَمَ مَعَهُ وَ خَدِيجَةُ علیہ السلام ثُمَّ أَمْرَهُ اللهُ أَنْ يَصْدَعَ بِمَا أَمْرَ بِهِ، فَظَهَرَ رَسُولُ اللهِ وَ أَظْهَرَ أَمْرَهُ** (۵۹: ج ۱۸، ص ۱۷۷)

۳. امام صادق علیہ السلام فرمود: **مَكَثَ رَسُولُ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَكَّةَ بَعْدَ مَا جَاءَهُ الْوَحْيُ عَنِ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ثَلَاثَةَ عَشَرَ سَنَةً، مِنْهَا ثَلَاثَ سَنِينَ مُخْتَفِيًّا خَائِفًا لَا يُظْهِرُ حَقًّيْ أَمْرَهُ اللهُ أَنْ يَصْدَعَ بِمَا أَمْرَ بِهِ، فَظَهَرَ رَسُولُ اللهِ وَ أَظْهَرَ أَمْرَهُ.** (۵۹: ج ۱۸، ص ۱۷۷)

با تأملی در روایات فوق اولاً روشن می شود که در روایت دوم، ثلاٹ صحیح

است و نه خَمْسٌ. ثانِيًّاً بِهِ قُرِينٌ «مُخْتَفِيًّا خَائِفًا» مَعْلُومٌ مَشُودٌ كَهُ اصْلُ دُعَوتِ آشْكَار بُود وَالْأَجْرَا بَاید پیامبر ﷺ احساس نَا امنِی کنَد وَخُود را پنهان سازَد. ثالِثًا بنا بر روایت اَوَّل کَه از کافِی نقل کردیم، دلیل خائِف بودن ایشان، خوف از خلاف بوده است و بدین دلیل، به تعبیر حديث اَوَّل: «كَفَ» تَا اینکَه آیه نازل شد: فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمِرَ.

۲-۳-۶. وَ امَّا پیامبر ﷺ از مخالفت در باب چه امری خائِف بود؟ چنانکَه دیدیم. این امر مربوط به اصل دعوت به نبَوت و رسالت نمی‌تواند باشد، چرا که آن، بنا به دلایلی کَه گفتیم، آشْكَار بُود. حتَّیٰ پیامبر اکرم ﷺ به همراه امیرالمؤمنین عَلیه السلام و حضرت خدیجه ؓ به مسجدالحرام می‌رفتند و آشْكَارا به نماز می‌ایستادند. در این زمینه، خبر عفیف الکِنْدی مشهور است کَه چون برای تجارت به مَكَه آمد و در مسجدالحرام با نمازگزاری آشْكَار این سه بزرگوار، روبرو شد، از عباس (عموی پیامبر اکرم ﷺ) کَه همراهش بود، شگفت زده پرسید: ای عباس چنین دینی را در میان شما نمی‌شناختم. گفت: آری [چنین است] به خدا قسم. آنگاه عفیف درباره این سه بزرگوار می‌پرسد و عباس آنها را معرفی می‌نماید و بعد اضافه می‌کند کَه: وَالله ما عَلَى الارضِ أَحَدٌ يَدْيِنُ بِهَذَا الدِّينِ إِلَّا هُؤُلَاءِ الْمُلَائِكَةُ. حال اگر این جمله آخر را مقایسه کنیم با روایت امیرالمؤمنین عَلیه السلام کَه از خصال صدوق نقل کردیم، این نتیجه به دست می‌آید کَه این نماز آشْكَار در اثنای همین سه سالی اقامه می‌شد کَه جز حضرت علی ؓ و حضرت خدیجه ؓ کسی به پیامبر ﷺ ایمان نیاورده بود. و البته مردم از محتواِ این دین (مگر امر و صایت و وزارت امیرالمؤمنین عَلیه السلام) کاملاً باخبر بودند. چنانکَه در همین روایت عفیف الکِنْدی متنه با طریق دیگر، عباس در مورد پیامبر اکرم ﷺ و دین ایشان چنین توضیح می‌دهد: يُصَلِّ وَ يَزْعَمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ... وَ هُوَ يَزْعَمُ أَنَّهُ سَتُّفَحُ عَلَيْهِ كَنُوزُ كُسْرَى وَ قِيَصَرَ. حَدَّثَنَا أَنَّ رَبَّهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَمَرَهُ بِهَذَا الدِّينِ الَّذِي هُوَ عَلَيْهِ. (۱۱۸، ج ۴، ص ۲۳)

علاوه بر این، مشرکان به نزد پیامبر ﷺ می‌آمدند و از ایشان در باب اثبات رسالت حضرتش معجزه می‌خواستند و پیامبر نیز به اذن خداوند انجام می‌داد، هر



چند که تأثیری نداشت و ایشان دست از کفر خویش بر نمی‌داشتند. در این میان، - به روایت خطبهٔ قاسعه - وقتی امیرالمؤمنین علیہ السلام اظهار ایمان می‌کرد و می‌فرمود: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِنِّي أَوَّلُ مُؤْمِنٍ بِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ أَوَّلُ مَنْ أَقَرَّ بَأَنَّ الشَّجَرَةَ فَعَلَتْ مَا فَعَلَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى تَصْدِيقًا لِنُبُوْتِكَ وَ اجْلَالًا لِكَلْمَتِكَ. آنها به طعنه می‌گفتند: هَلْ يُصَدِّقُكَ فِي أَمْرِكَ إِلَّا مِثْلُ هَذَا. (۳۸: خطبهٔ ۱۹۲)

در همه این احوال - که نشان از آشکاری اصل دعوت دارد - یک نکته جالب توجه است و آن اینکه قریش با پیامبر ﷺ علی رغم افکار، سنتیزه و خصوصت نمی‌کردند و فقط هر گاه که بر آنها می‌گذشت، به وی اشاره کرده و می‌گفتند: پسر «بنی عبدالمطلب» از آسمان، سخن می‌گوید. (۱: ص ۱۰۳، نقل از سیره النبی، ۲۷۵/۱ و الطبقات الكبرى ۱۹۹/۱)

با این توجه، باز سؤال خود را تکرار می‌کنیم که پس، پیامبر ﷺ از مخالفت در باب چه امری خائف بود؟ و چه چیز را مکتوم می‌داشت؟ به نظر می‌رسد که دیگر پاسخ سؤال روشن باشد. لکن برای تأمل بیشتر، سؤال دیگری را طرح می‌کنیم و آن اینکه چرا قریش علی رغم آشکار بودن دعوت و اطلاع دقیق از محتوای آن، در این سه سال، با پیامبر ﷺ سنتیز و مخاصمه‌ای نمی‌ورزیدند و به اصطلاح مدارا می‌کردند؟

پاسخ این سؤال در سیره ابن هشام آمده است:

وفي روایة: أَنَّهُ أَتَى بْنَ عَامِرَ بْنَ صَعْصَعَةَ، فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ - عَزَّوَ جَلَّ - وَ عَرَضَ عَلَيْهِمْ نَفْسَهُ. فَقَالَ لَهُمْ رَجُلٌ مِنْهُمْ يُعْقَلُ لَهُ يَئِحْرَةُ بْنُ فَرَاسٍ: وَ اللَّهِ لَوْ أَنِّي أَخَذْتُ هَذَا الْفَتْنَى مِنْ قُرْيَشٍ لَا كَلْتُ بِهِ الْعَرَبَ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَرَأَيْتَ إِنْ حَنَّ تَابِعُنَاكَ عَلَى أَمْرِكَ، ثُمَّ أَظْهَرَكَ اللَّهُ عَلَى مَنْ خَالَقَكَ، أَيْكُونُ لَنَا الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِكَ؟ قَالَ يَائِيَّةُ بْنُ عَاصِمٍ: الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ يَضْعُفُ حِسْبَنَا لِلْعَرَبِ دُونُكَ، فَإِذَا أَظْهَرَكَ اللَّهُ كَانَ الْأَمْرُ لِغَيْرِنَا!؟ لَا خَاجَةَ لَنَا بِأَمْرِكَ، فَأَبْوَا عَلَيْهِ.

(۱۵: ج ۱، ص ۳۸۷)

در این سالها، پیامبر اکرم ﷺ در وقت آمدن قبائل گوناگون به مکه، بدیشان

مراجعه کرده دعوتِ خویش را عرضه می‌نمود. از جمله به نزد بنی عامر بن صعصعة رفت و ایشان را به دین خدا دعوت کرد و خود را بدیشان (به عنوان رسول خدا) عرضه نمود. مردی از آنها به نام بیحرة بن فراس چون سخنان پیامبر ﷺ را شنید، گفت: به خدا قسم که اگر این جوان قریشی را داشتم، می‌توانستم به واسطه او همه عرب را بخورم. کنایه از آن که بر کل عرب فائق شوم.

سپس از پیامبر اکرم ﷺ پرسید: اگر ما تورا در این امرت پیروی کنیم و خداوند تو را بر مخالفان پیروز گر داند، آیا امر حکومت پس از خود را به ما می‌سپاری؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: این امر به دست خدادست و او، آن را در هر جا که بخواهد قرار می‌دهد. بیحره گفت: آیا به خاطر تو گردنها یمان را آماج (تیرها و شمشیرهای) عرب قرار دهیم و چون خداوند ترا پیروز گر داند. امر حکومت پس از تو، برای غیر ما باشد؟ [نه هرگز] دعوت پیامبر اکرم ﷺ را نپذیرفتند.

چنانکه مشاهده می‌شود، عرب غیر قریشی با دیدن پیامبر اکرم ﷺ و شنیدن سخنان آن حضرت ﷺ متوجه حقانیت ایشان می‌شد. لکن دنیاطلبی ایشان، آنها را به راهی دیگر می‌کشاند. آنان می‌خواستند با سوء استفاده از اسلام و پیامبر، دنیای خویش را تأمین کنند و حکومت و جانشینی پس از پیامبر ﷺ را برای خود دست و پا نمایند. وقتی این مطلب به ذهن تیره‌های عرب غیر قریشی بر سد، به طریق اولی در ذهن عرب قریشی نیز - که از نزدیک با پیامبر اکرم ﷺ آشنا بودند و از طرف دیگر خود را از همه دیگر عرب نسبت به پیامبر قریشی، سزاوارتر می‌دیدند - می‌توانست شکل بگیرد، که گرفته بود.^۱ چنانکه ابن هشام از آن خبر داده است:

از جمله افراد معتبر قریش عتبة بن ربيعة بود. روزی او در اجتماع قریش که در گوشۀ مسجد الحرام بود، نشسته و پیامبر اکرم ﷺ نیز در فاصله‌ای دورتر، تنها

۱. در ماجراهی سقیفه، قریش که با نام مهاجران در سقیفه بنی ساعدة حضور یافته بودند، با این شعار بر انصار فائق آمدند که پیامبر از قریش است و عرب نمی‌پذیرد که حاکم ایشان از قبیله‌ای دیگر باشد، پس جانشین پیامبر باید از قریش باشد. (۵۰: ص ۱۱۵ - ۱۱۶)

نشسته بودند.

عتبه به قریشیان گفت: آیا بر نخیزم و نروم به سوی محمد تا با او سخن بگویم و بر او اموری را عرضه بدارم به امید آنکه یکی را بپذیرد و دست از دعوت خویش بردارد؟ ایشان گفتند: چرا، ای ابا ولید! برخیز و با او سخن بگو.

عتبة برخاست و آمد و کنار پیامبر اکرم ﷺ نشست و با لحنی نرم بدبیشان گفت: ای پسر برادرم (کنایه از آنکه هم قبیله هستیم) قطعاً تو از مایی... تو برای قومت امری عظیم آورده‌ای که به سبب آن اتحادشان را گسیختی، عاقلانشان را به بی عقلی نسبت دادی و بر خدایان و دینشان خرده گرفتی. و پدران و اجداد در گذشته‌شان را کافر شمردی. حال سخن مرا بشنو که بر تو اموری چند را عرضه می‌دارم در آنها بیندیش امید که تو یکی از آنها را بپذیری (تا در مقابل، دست از دعوت خویش برداری). پیامبر اکرم ﷺ فرمود: بگو ای ابا ولید، گوش می‌دهم. آنگاه پیشنهادهای خویش را عرضه کرد. پیامبر ﷺ در پاسخ بدو، آیاتی از سوره حم سجده را قراءت کردند تا به آیه سجدة واجب رسیدند. پس به سجده رفتند و در آن حال فرمودند: «قد سمعتْ يَا أَبَا الْوَلِيدِ مَا سَمِعْتَ فَأَنْتَ وَ ذَالِكَ».

عتبه حیران به نزد قریشیان بازگشت. ایشان گفتند: به خدا قسم ابا ولید آمد، با چهره و رخساری غیر از آنچه که رفته بود. آنگاه از او پرسیدند که چه شد؟ عتبه گفت: انّي قد سمعتْ قولاً وَ اللَّهُ مَا سَمِعْتُ مِثْلَهُ قَطُّ، وَ اللَّهُ مَا هُوَ بِالشِّعْرِ وَ لَا بِالسُّحْرِ وَ لَا بِالكَّهَانَةِ. یعنی به خدا سوگند سخنی شنیدم که هرگز مانند آن را نشنیده بودم. به خدا قسم، آن سخن نه شعر بود و نه سحر و نه کهانت.

بعد گفت: یا مَعَشَرَ قُرْيَشَ أَطِيعُونِي وَاجْعَلُوهَا بِي. وَ خَلُوا بَيْنَ هَذَا الرَّجُلِ وَ بَيْنَ مَا هُوَ فِيهِ فَاعْتَرِلُوهُ، فَوَاللَّهِ لَيَكُونَنَّ لِقَوْلِهِ الَّذِي سَمِعْتُ مِنْهُ تَبَأْ عَظِيمٌ: فَإِنْ تُصِبِّهُ الْعَرَبُ، فَقَدْ كَفِيْتُمُوهُ بِغَيْرِكُمْ. وَ إِنْ يَظْهَرَ عَلَى الْعَرَبِ، فَلَكُمْ مُلْكُكُمْ وَ عِزُّهُ عِزُّكُمْ وَ كُنْتُمْ أَسَعَدَ النَّاسِ بِهِ.

قریشیان گفتند: به خدا قسم که با زبانش ترا سحر کرده، گفت: این است رأی من، مختارید در آنچه می‌کنید. (۱۵: ج ۱، ص ۲۷۷ - ۲۷۸)

تأملی در آنچه یاد شد، به خوبی گویای این نکات است که او^{اولاً} قریش متوجه حقانیت پیامبر اکرم ﷺ شده بودند. ثانیاً متوجه شدن که پیامبر اکرم ﷺ خریدنی نیست و از سوی دیگر، نمی‌توان با تبلیغات و تهمتهاي ناروا، اعتبار سخن او را شکست. او نه شاعر است و نه ساحر و نه کاهن. او پیامبر است. خوب با چنین کسی چه باید کرد؟ بهترین راه آن است که با او مدارا کنند و منتظر شوند تا ببینند عاقبت کار وی به کجا می‌رسد. اگر عرب (=غیر قریش) بر ایشان غلبه یافتد، پس به دست غیر، از او رهایی یافته‌اند و نیازی به درگیریهای داخلی و به اصطلاح برادرکشی نیست. و اگر پیامبر ﷺ بر عرب غلبه یافتد، پس از وی پادشاهی و عزّت و قدرت وی برای هم قبیله‌ای هایش خواهد بود، لذا قریش به واسطه او سعادتمندترین همه مردم خواهند شد.

از آن روز به بعد، این، استراتژی قریش شد و دلیل مدارا ایشان با پیامبر ﷺ در طول آن سه سال همین بود. لکن آن روز که در یوم الدار، پیامبر اکرم ﷺ امیر المؤمنین علیه السلام را به عنوان برادر، جانشین، ولی، وصی و وزیر خود معین کرد و از همه خواست تا کلام او را بشنوند و اطاعت کنند، این استراتژی شکسته شد و به بن بست رسید. لذا از آن روز به بعد، رفتار قریش عوض شد و هر روز کار سخت‌تر و سخت‌تر شد. و این، همان مخالفتی بود که پیامبر ﷺ از آن خائف بود. لذا همه حرف را نمی‌گفت و به امر خدا، اکتمام وصایت امیر المؤمنین می‌کرد. تا بالاخره امر الاهی نازل شد که فرمود: **فاصدَعْ بِمَا تُؤْمِرَ وَأَعِرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ كَفِيلَكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ**.

۲- چهل و سه سالگی و نزول آیات «فاصدَعْ بِمَا تُؤْمِرَ» و «أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» و اعلان وصایت و وزارت و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام

اکثر منابع تاریخی و تفسیری و حدیثی متفقند که پس از سه سال دعوت پنهانی (یا به تعبیر ما: دعوت آشکار و علنی) با نزول آیه فاصدَعْ بِمَا تُؤْمِرَ و پس از آن: **أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ**، دوره دعوت علنی (یا به تعبیر ما: دعوت آشکار به وصایت و





وزارت امیرالمؤمنین علیہ السلام آغاز شد. (۵۵: ص ۳۵۳؛ ۵۹: ج ۱، ص ۵۳ و ۱۷۹ و ۱۹۴؛ ۷۳: ج ۲، ص ۱۹؛ ۱۵: ج ۱، ص ۲۸۰؛ ۸: ج ۱، ص ۴۰؛ ۴۲: ج ۱، ص ۱۰۶؛ ۶۶: ج ۱، ص ۶۰ و ۶۹؛ ۴۰: ذیل آیات مربوطه؛ ۵۲: ص ۶۱)

بته در بعضی منابع دیگر، آغاز دعوت را همزمان با نزول آیه شریفه و انذر عشیرتک الاقربین دانسته‌اند. (۳۵: ج ۱، ص ۱۴۱؛ ۱۸: ج ۲، ص ۳۲۳؛ ۳۴: ج ۸، ص ۱۵۳ و ج ۱۰، ص ۲۷۰؛ ۴۷: ج ۱، ص ۱۱۰؛ ۱: ص ۹۹ - ۱۰۴؛ ۶۷: ص ۳۹۱؛ ۳۶: ج ۱، ص ۲۳۶؛ ۷۴: ج ۷۴ - ۶۶، ص ۱۱ نقل از المراجعات)

در این میان یک استثناء وجود دارد و آن صاحب کتاب ارزشمند «الصحيح من سیرة النبي الاعظم» است که در ابتداء با هوشمندی و پژوهش متوجه این نکته گشته که دعوت سری و پنهانی، بی معناست، لذا صریحاً نوشته است: «ولكنتنا لانوافق على استعمال مصطلح «الفترة السرية» هنا». لکن بعد در تعلیل سخن خود، مطلبی می‌گوید که متأسفانه قابل پذیرش نیست و آن اینکه: **إِذْ أَنَّ الظَّاهِرَ هُوَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَكُنْ حِينَ بُعْثَ مَأْمُورًا بِدُعَوَةِ عُمُومِ النَّاسِ كَمَا قَدَّ مَنَا.** (۴۶: ج ۲، ص ۳۴۳) و سرانجام در جلد سوم مانند بسیاری دیگر که اخیراً نام بر دیم، می‌نویسد: **أَنَّهُ بَعْدَ السَّنَوَاتِ الْثَّلَاثِ الْأَوَّلِيِّ بَدَأَتْ مَرْحَلَةٌ جَدِيدَةٌ وَخَطِيرَةٌ وَصَعِيبَةٌ، هِيَ مَرْحَلَةُ الدُّعَوَةِ الْعَلَيْنِيَّةِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى.** و قد بدأت اولاً على نطاق ضيق نسبياً. حيث نزل عليه ﷺ قوله تعالى: «وَانْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۴۶: ج ۳، ص ۶۰)

۲- ۵. بررسی روایات هفتگانه یوم الدار

مرحوم علامه امینی در کتاب ارزشمند الغدیر (۱۸: ج ۲، ص ۳۲۴ به بعد) صور هفتگانه روایت یوم الدار را به نقل از منابع اصلی آورده است. لذا در این بخش به همان نقلها اکتفا می‌کنیم و توضیح می‌دهیم.

۲- ۱. تاریخ طبری (۲/ ۲۱۶): از امیرالمؤمنین علیہ السلام روایت می‌کند که چون آیه و انذر عشیرتک الاقربین (شعراء ۲۶ / ۲۱۴) بر رسول خدا علیه السلام نازل شد، ایشان مرا

خواند و فرمود یا علی! خداوند مرا امر کرده است که نزدیکترین خویشاوندان را انذار کن فَضْقُتْ بِذَلِكَ ذُرْعًاً وَ عَرَفْتُ أَنِّي مَتَى أُبَادِئُهُمْ بِهَذَا الْأَمْرِ، أَرَى مِنْهُمْ مَا اكْرَهَهُمْ فَصَمَّتُ عَلَيْهِ حَتَّى جَاءَ جَبَرِيلٌ، قَالَ: يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ إِلَّا تَفْعُلُ مَا تَؤْمِنُ بِهِ يُعْذِّبُكَ رَبُّكَ.



یعنی، پس این کار را نتوانستم چرا که بدرستی می دانم که هرگاه این امر (کدام امر؟) را برایشان آشکار کنم، از ایشان چیزی را می بینم که در دست ندارم. پس سکوت کردم و حرفی نزدم. تا اینکه جبرئیل آمد و گفت: ای محمد! قطعاً و قطعاً خدایت تو را عذاب خواهد کرد، اگر که آنچه را که بدان امر شده‌ای، انجام ندهی. چقدر شبیه است ادبیات و لحنی که جبرئیل در اینجا به کار برده با آنچه که در واقعه غدیر در متن قرآن می بینیم: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَإِنَّ لَّهَ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (مائده: ۵ / ۶۷) در آنجا هم پیامبر اکرم ﷺ از جانب خداوند امر می شود تا علی علیه السلام را برای مردم نصب کند و ایشان را به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام خبر دهد لکن به تعبیر روایت: فَتَخَوَّفَ رَسُولُ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَقُولُوا حَابِيْ ابْنَ عَمِّهِ وَ أَنْ يَطْعَنُوْ فِي ذَلِكَ عَلَيْهِ يَعْنِي رسول خدا نگران بود از آنکه مبادا با انجام این کار، بگویند که او از پسر عمومیش (علی علیه السلام) حمایت کرده، بدین خاطر بر او طعن زنند. پس خداوند بدو وحی فرستاد که: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ... الْآيَةُ (۲۶):

ج ۱، ص ۱۹۲، ح (۲۴۹)

باز در روایت دیگر دارد که در واقعه غدیر، جبرئیل از جانب خداوند بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شد و بدیشان گفت: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَدْعُ أُمَّتَكَ عَلَى وَلِيْهِمْ عَلَى، مثلَ مَا دَلَّتُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ صَلَاتِهِمْ وَ زَكَاتِهِمْ وَ صِيَامِهِمْ وَ حَجَّهُمْ لِيُلْبِزُهُمُ الْحُجَّةُ مِنْ جَمِيعِ ذَلِكَ.

پیامبر اکرم ﷺ عرض کرد: يَا رَبَّ إِنَّ قَوْمِيْ قَرِيبُوْ عَهْدِ بِالْجَاهْلِيَّةِ وَ فِيهِمْ تَنَافُسٌ وَ فَخْرٌ، وَ مَا مُنْهُمْ رَجُلٌ إِلَّا وَ قَدْ وَقَرَهُ وَلِيْهِمْ وَ إِنِّي أَخَافُ - آئِيْ مِنْ تَكْذِيْبِهِمْ - آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود که: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَإِنَّ لَّهَ رَسُولُهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» فَلِمَّا ضَمَّنَ اللَّهُ لَهُ بِالْعِصْمَةِ وَ خَوْفِهِ أَخَذَ بِيْدِ عَلِيٍّ... (۲۶: ج ۱، ص ۱۹۱) و نیز ذیل آیه در اسباب التزول واحدی و نزول القرآن ابو نعیم



(صفهانی)

حتی ادبیات و لحن خود پیامبر اکرم ﷺ هم در اینجا (یوم الدار) با آن چه که در واقعه غدیر ابراز کردند، بسیار مشابه و بعضاً یکی است: قالَ أَبْنُ عَبَّاسٍ: فَهَطَّ رَسُولُ اللهِ، فَكِرِهَ أَنْ يُحَدِّثَ النَّاسَ بِشَيْءٍ إِذْ كَانُوا حَدِيثِي عَهْدِ الْمَجَاهِلِيَّةِ... فَاحْتَمَلَ رَسُولُ اللهِ حتی اذا کان اليوم الثامن عشر، أَنْزَلَ اللهُ عَلَيْهِ: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ...». پس پیامبر ﷺ فرمود: يا ایها الناس، إِنَّ اللهَ ارْسَلَنِي إِلَيْكُمْ بِرَسْالَةٍ وَإِنِّي ضِفْتُ إِلَيْهَا ذرْعًا، مَخَافَةً أَنْ تَتَهْمُونَ وَتُكَذِّبُونَ، حَتَّى عَاتَبَنِي رَبِّي فِيهَا بِوَعِيدٍ أَنْزَلَهُ عَلَيَّ...» (ج: ۱، ص: ۱۹۲ - ۱۹۳)

آیا این شباهتها اتفاقی است؟ به هر ترتیب، پیامبر اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند تا بنی عبدالمطلب را فراخواند، و از سوی دیگر غذای نیز تدارک ببینند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: امر پیامبر ﷺ را عمل کردم و بنی عبدالمطلب را -که در آن روز کما بیش چهل مرد می شدند و در میانشان عموهای پیامبر یعنی ابوطالب و حمزه و عباس و ابو لهب هم بودند - فرا خواندم. جالب است بدانیم که امیرالمؤمنین علیه السلام به هنگام دعوت ایشان می فرمود: أَجِبُّو رَسُولَ اللهِ فِي مَنْزِلِ ابْنِ طَالِبٍ. (ج: ۵۹، ص: ۲۱۵)

از این تعبیر صریح امیرالمؤمنین علیه السلام به روشنی پیداست که قوم با اصل دعوت پیامبر اکرم ﷺ و اینکه ایشان خود را رسول خدا می داند، کاملاً آشنا بودند. عاقبت آنها آمدند و پس از طی مقدّماتی، پیامبر اکرم ﷺ خطاب بدیشان فرمود: يَا أَبْنَى عَبْدِ الْمَطْلَبِ! إِنِّي وَاللهِ مَا أَعْلَمُ شَابًا فِي الْعَرَبِ جَاءَ قَوْمَهُ بِأَفْضَلِ مَا قَدْ جِئْتُكُمْ بِهِ، إِنِّي جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَقَدْ أَمْرَنِي اللهُ أَنْ أَدْعُوكُمْ إِلَيْهِ، فَأَيُّكُمْ يُؤَاذِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيَّيِ وَخَلِيفَتِي فِيْكُمْ؟ فَأَحْجَمَ الْقَوْمَ عَنْهَا جَيْعاً.

سخن در اینجاست که پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: من چیزی را برای شما آورده‌ام که بهتر از آن را هیچ جوانی در عرب برای قوم خویش نیاورده است، من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام و خدا مرا امر کرده تا شما را بدان فراخوانم. اگر این روز، روز آغاز دعوت علنی پیامبر اکرم ﷺ به رسالت خود بوده، آیا جای آن نداشت و

معقول و منطقی نبود که این امر مهم توسط پیامبر ﷺ معرفی شود؟ و از سوی دیگر از جانبِ جمع دستکم یکی بپرسد که آخر این چه امری است که شما آورده‌اید که خبر دنیا و آخرت در آن است و....؟



واساساً چگونه قابل پذیرش است که پیامبری که همه کردار و گفتارش مبنی بر وحی الٰهی و حکمت متعالی است، بدون دادن هیچ توضیحی درباره امری که آورده ناگهان بپرسد که حال چه کسی مرا در این امر وزارت می‌کند تا برادر و وصی و جانشین من باشد؟

حال پاسخ مردم چیست؟ سکوت. چرا هیچ کسی نمی‌پرسد که آخر در چه امری باید تو را یاری کنیم تا برادر و وصی و جانشین تو گردیم؟ اینها همه دلالت می‌کند بر اینکه همه از اصل دعوت به خوبی آگاه بوده‌اند و می‌دانستند که دلیل دعوت شدن شان بدین مهمانی باخبر شدن از اصل رسالت نیست. بلکه باخبر شدن از مسئله‌ای است که تا کنون پنهان بوده و پیامبر اکرم ﷺ نهایت اکتمان را در مورد آن داشته و از ظهور آن خائف بوده است و آن نیست مگر امر وزارت و خلافت و وصایت امیر المؤمنین علیه السلام.

و اما دلیل این همه خوف و اکتمان چه بوده است؟ امیر المؤمنین در همین حدیث یوم الدار در وصف خویش کلامی دارند که به نظر ما، پاسخ سؤال مذکور است: و إِنَّ أَحَدَهُمْ سِنَاً وَ أَرْمَصُهُمْ عِيَّنَا وَ اعْظَمُهُمْ بَطْنًا وَ أَهْمَسُهُمْ ساقًا، یعنی من در میان آن جمع از همه، کم سالتر بودم و چشمانم پرقی تر و شکمم بزرگتر و ساق پاهایم نازکتر بود. در جامعه‌ای که سن و شیخوخیت، معیار برتری است، بدیهی است که کار عظیم وزارت و وصایت و خلافت رسول الله ﷺ را به نوجوانی سپردن، با واکنش منفی رو برو می‌شود^۱ که شد، چنانکه وقتی امیر المؤمنین علیه السلام قبول امر کردند و پیامبر اکرم ﷺ نیز صراحةً فرمودند که إن هذا أخي و وصيّ و خليفتي فاسمعوا له و

۱. این واکنش می‌توانست به انکار اصل رسالت هم بیانجامد، چنانکه در واقعه غدیر اتفاق افتاد (۲۷ ذیل سوره معارج، آیه ۱ تا ۳)



اطیعوا، قوم خنده کنان برخاستند، در حالی که از سر استهzae به حضرت ابوطالب علیهم السلام می‌گفتند: قد امرکَ آن تسمعَ لابنك و تُطیع.

علاوه بر این، شکسته شدن استراتژی قریش و آغاز عصر درگیریها و سختیهای روز افرون، عامل دیگر این همه خوف و اکتمان بوده است.

۲-۵. مسند احمد بن حنبل (ج ۱، ص ۱۵۹) و منابع دیگر:

جمع رسول الله - او: دعا رسول الله علیه السلام - بنی عبدالمطلب... ثم قال: يا بنی عبدالمطلب! إني بعثت اليكم خاصّةً وإلى النّاس عامةً وقد رأيتم من هذا الامر ما رأيتم. فايّكم يبيّن على أن يكون أخي و صاحبٍ و وارثي؟

در این روایت، سخن پیامبر علیه السلام صراحت دارد بر آنکه امر اسلام پیش از این آشکار بوده و مخاطبان کاملاً از آن باخبرند، چنانکه فرمود: وَقَدْ رَأَيْتُمْ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَا رَأَيْتُمْ.

۲-۵. ۳. حافظ ابن مردویه با اسنادش آن را روایت کرده و در جمع الجوامع و همچنین کنزالعملاء، (ج ۶، ص ۴۰۱) از او نقل شده است.

عن امير المؤمنین علیهم السلام قال: ملأ نزلت هذه الآية «و انذر عشيرتك الاقربين» دعا بنى عبدالمطلب... و قال: يا بنی عبدالمطلب إني جئتكم بما لم يجيء به احد قط، أدعوكم إلى شهادة أن لا إله إلا الله و إلى الله و إلى كتابه. فنَفَرُوا و تفَرَّقوا مثل ذلك، ثم قال لهم و مديده: مَنْ بَيَّنَ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي و صاحبِي و ولِيكُمْ بَعْدِي؟ الحديث

با کمی دقّت روشن است که اصل بحث پیامبر علیه السلام مسأله ولايت امير المؤمنین علیهم السلام است. و آن بیان کوتاهی که در باب شهادت به توحید و درستی کتاب خدا دارد جنبه مقدماتی دارد. اگر مخاطبان از اصل دعوت بی خبر بودند، بلاغت اقتضا می کرد که بیش از این در باب رسالت و اسلام سخن بگویند. قرینه دیگر آنکه در وقتی که مخاطب، همین مقدمه کوتاه را هم بر نمی تابد: فَنَفَرُوا و تفَرَّقوا...، چه جای طرح این سؤال است که: مَنْ بَيَّنَ عَنْهُ....؟

آیا جز این است که پرسش پیامبر اکرم علیه السلام، استفهمامی حقیقی نیست، بلکه

مجازی و از باب اتمام حجّت است؟
روایت ذیل گویای تمام مطلب است:

قال رسول الله ﷺ:....واعلموا يا بني عبدالمطلب انَّ الله لم يبعث رسولًا إِلَّا جَعَلَ لَهُ أَخًا وزيرًا وارثًا من أهله، وقد جَعَلَ لِي وزيرًا كَمَا جَعَلَ لِلأنبياء قَبْلِي. وَإِنَّ الله قد أرَسلَنِي إِلَى النَّاسِ كَافَةً وَأَنْزَلَ عَلَيَّ «وانذر عشيرتك الاقربين» وَرَهطَكَ الْمُخْلَصِينَ وَقَدْ وَالله أَنْبَأَنِي بِهِ وَسَمَاهُ لِي. وَلَكِنْ أَمْرَنِي أَنْ أَدْعُوكُمْ وَأَنْصَحَّ لَكُمْ وَأَعْرِضَ عَلَيْكُمْ، لِئَلَّا يَكُونَ لَكُمْ الْحُجَّةُ فِيمَا

^{٢١٦} بعْدُ. الحديث (٥٩: ج ١٨، ص ٢١٥ - ٢١٦)

٢-٥. السيرة الحلبية، (ج ١، ص ٣٠٤):

قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا بْنَيْ عَبْدِ الْمُطْلَبِ! إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَنِي إِلَى الْخَلْقِ كَافَةً وَبَعَثَنِي إِلَيْكُمْ خاصَّةً، فَقَالُوا: وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبَيْنَ، وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كَلْمَتَيْنِ حَفِيفَتَيْنِ عَلَى الْلِّسَانِ تَقْيِيلَتَيْنِ فِي الْمِيزَانِ: شَهادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، فَمَنْ يُحْجِبُنِي إِلَى هَذَا الْأَمْرِ وَيُوَازِرُنِي، يَكُنْ أَخْمَ، وَوَزِيرِي وَوَصِيِّي، وَوَارِثِي مِنْ بَعْدِي؟

در این روایت هم همان پرسش‌های روایات قبلی مطرح است. اگر این اول باری است که بنی عبدالمطلب از دهان پیامبر اکرم ﷺ دعوت به توحید و رسالت وی را می‌شنوند، آیا معقول است که پیش از اقامه دلیل بر درستی این مدعای لیک ایشان، ناگهان مسأله وزارت و وصایت و جانشینی پیامبر اکرم ﷺ طرح شود؟ آیا نفس این ایجاز، گویای تفصیلی مقدم بر این روز نیست؟ به عبارت دیگر، آیا اگر آن دوره سه ساله اظهار دعوت و اقامه دلائل در کار نبود، این ایجاز، محلی از اعماق مداشت؟

۵-۵. قیس بن سعد بن عباده در ضمن گفت و گویی با معاویه به حدیث یوم الدار پرداخته که آن را تابعی کبیر ابو صادق سلیمان بن قیس هلالی در کتابش روایت کرده است:

فَجَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمِيعُ بْنِي عَبْدِ الْمَطْلَبِ، فِيهِمْ: أَبُو طَالِبٍ وَأَبُو هُبَّةٍ، وَهُمْ يَوْمَئِذٍ أَرْبَاعُونَ رَجُلًاً. فَدَعَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ... فَقَالَ: أَيُّكُمْ يَنْتَدِبُ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَزَيْرِي وَ

وصیّ و خلیفی فی امّتٍ و ولیٰ کلٌّ مؤمنٍ من بعدی؟

در روایت مذکور، قیس مستقیماً به اصل مطلب می‌پردازد. یعنی آنچه که در حافظه مردم از یوم الدار ضبط شده و اصل ماجرا را تشکیل می‌دهد، بحث وزارت و

وصایت و ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علیهم السلام است، نه آغاز دعوت آشکار به اسلام.

۲-۵-۶. ابواسحاق الشعلبی در تفسیر خود «الکشف و البیان» از حسین بن محمدبن حسین نقل کرده است:

«..فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بْنَ عَبْدِ الْمَطْلَبِ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالْبَشِيرُ، فَأَسْلِمُوا وَأَطِيعُونِي تَهْتَدُوا. ثُمَّ قَالَ: مَنْ يُؤْخِينِي وَيُوازِرِنِي وَيَكُونَ وَلِيٌّ وَوَصِيٌّ بَعْدِي وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِ يَقْضِيَّةِ دِينِي؟...». ^۱

۲-۵-۷. ابواسحاق الشعلبی در کتاب الكشف و البیان از ابو رافع این حدیث را آورده که:

«..قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَنذِرَ عِشِيرَتِ الْأَقْرَبِينَ، وَأَنْتُمْ عِشِيرَتِي وَرَهْطِي. وَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا جَعَلَ لَهُ مِنْ أَهْلِهِ أَخًاً وَوَزِيرًاً وَوَارِثًاً وَوَصِيًّا وَخَلِيفَةً فِي أَهْلِهِ، فَأَيْكُمْ يَقُولُ فُرِيَّا يُعْنِي عَلَى أَنَّهُ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَصِيٌّ وَيَكُونُ مِنْ مَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؟»

دو روایت یاد شده، به روشنی گویای آن است که موضوع بحث یوم الدار، آشکار کردن امر وزارت و وصایت امیرالمؤمنین علیهم السلام بوده است، نه چیز دیگر. می‌بینیم که پیامبر اکرم علیهم السلام آن را به عنوان ادامه سنتی الاهی که در مورد همه انبیاء جاری بوده است، اعلام می‌نمایند تا جای هیچ شکی نماند که این امر، امری الاهی و به فرمان خداوند است و پیامبر اکرم علیهم السلام موظفند تا آن را به انجام رسانند که به انجام هم رسانندند.

۱. الفاظ و لحن و ادبیاتی که در این جا به کار رفته، مقایسه شود با آنچه که در واقعه غدیر به گزارش جابرین عبدالله انصاری به کار رفته است: «...اَيَّهَا النَّاسُ! اَنَا الْبَشِيرُ وَ اَنَا النَّذِيرُ وَ اَنَا النَّبِيُّ الْأَمِّيُّ،... اَسْمَعُوا لِمَا أَمْرَكُمْ بِهِ وَ اَطِيعُوهُ... ثُمَّ أَخْدَيْدُ امیرالمؤمنین علیهم السلام. فَقَالَ: معاش النَّاسَ هَذَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ قَاتَلُ الْكَافِرِينَ وَ حَجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ...» (۶۴: ص ۷۷ - ۷۸)

۲- عکس العمل شدید قریش پیامدهای بعدی و تدبیرات پیامبر اکرم ﷺ:

آنچه در یوم الدار روی داد، ناگهان قریش را از خوابی سنگین بیدار ساخت، به یکباره متوجه شدند که امر پیامبر اکرم ﷺ امری ادامه دار است، نه با مرگ او به پایان می‌رسد، و نه می‌توانند در صورت مرگ حضرتش ﷺ میراث خوار او شوند. از سوی دیگر متوجه شدند که لحن بیان پیامبر ﷺ نیز تغییر کرده، دیگر آشکارا و تند و بی محابا، شرک و مشرکان را مورد نقد قرار می‌دهد و دیگر جای هیچ مدارایی نیست. پس علیه پیامبر اکرم ﷺ، علیه امیرالمؤمنین علیه السلام و علیه فرزندان طاهرين آن بزرگوار نقشه‌ها کشیدند و خیانتها پیشه کردند، چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام در شرح آن فرمود:

«خدایا از تو یاری می‌جویم که از قریش انتقام‌گیری، آنان برای پیامبرت نقشه‌هایی خیانت‌آمیز کشیدند، ولی نتوانستند و تو نگذاشتی. آن گاه بر من فرو افتادند و مرا در میان گرفتند. خدایا! حسن و حسین را حفظ کن و تا من زنده‌ام برهکاران قریش را بر آنان مسلط مساز. و چون جانِ مرا گرفتی، خود مراقب آنان باش و تو بر هر چیز گواهی» (ج: ۲۰، ص: ۲۹۸)

امام باقر و امام صادق علیهم السلام هم در این زمینه فرمودند: «رسول خدا ﷺ از قومِ خود، بلائی عظیم کشید... و پس از ایشان امیرالمؤمنین همانقدر کشید از منافقان...» (ج: ۲، ص: ۵۴)

در اینجا مناسب است نکته‌ای را یادآوری کنیم و آن اینکه اسلام، شامل دو بخش است: تولی و تبری، تولی نسبت به الله و هر آنچه که الاهی است و تبری از شیطان و هر آنچه که شیطانی است. چنانکه در قرآن کریم فرمود: **الَّمْ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ بُنْيَ آدَمَ أَنْ لَا تَبْعَدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ**. (یس

(۳۶ و ۶۰) (ج: ۶۱)

تا قبل از نزول آیه کریمه «فاصدَعْ بِمَا تَؤْمِرَ»، پیامبر اکرم ﷺ مأمور بودند تا بخش



تولی اسلام، آن‌هم در ارتباط با توحید و نبوت پیامبر اکرم ﷺ و الاهی بودن قرآن کریم را طرح نمایند و مردم را بدان دعوت نمایند. و ما بقی را کتمان کنند. لکن با نزول آیه مذکور، موظف شدند تا این اکتمام را کنار گذارند: هم امر وزارت و وصایت و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام را آشکار نمایند (چنانکه فرمود: فاصدَعْ إِمَّا تُؤْمِّرُ و هم تبری آشکار از شرک و مشرکین را. چنانکه فرمود: «وَأَعْرَضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» که البته در این راه، خداوند خود پیامبر را در برابر مشرکان کفایت می‌کند). (چنانکه فرمود: آنَا كَفِيلًا كَمُسْتَهْزِئِينَ).

حال فهرست وار می‌پردازیم به بعضی از واکنشهای قریش و تدبیرهای الاهی

پیامبر اکرم ﷺ:

۶-۱. استهزاء پیامبر اکرم ﷺ: این امر از همان یوم الدار آغاز شد که در بخش پیش به تفصیل آوردیم.

صحنه گردان اصلی این کار، ابو لهب بود که هم در آن روز و هم در روزهای بعد، بدین امر می‌پرداخت؛ چنانکه در حدیث صحیح از امام باقر علیه السلام وارد شده که وقتی پیامبر اکرم ﷺ به مسجد الحرام آمدند و در حجر اسماعیل ایستاده فرمودند: ای گروه قریش وای طوایف عرب، شما را می‌خوانم به سوی شهادت به وحدانیت خدا و ایمان آوردن به پیغمبری من و امر می‌کنم شما را که بت پرستی را ترک کنید و به من پاسخ مثبت گویید در آنچه شما را به آن می‌خوانم، تا پادشاهان عرب گردید و گروه عجم شما را فرمانبردار شوند و در بهشت پادشاهان باشید. سپس قریش استهراه کردند و ابو لهب گفت: تبّا لك: هلاک بر تو باد. آنگاه سوره «تبت يدا ابی هبٰ و تبّ» نازل شد. (۶۰: ج ۳، ص ۶۸۴ - ۶۸۵)

۶-۲. توهین و تهمت: کم کم استهزاء با توهین و تهمت، همراه شد. کفار قریش گفتند: محمد دیوانه شده است. لکن از ترس ابوقطالب ضرری دیگر به آن

حضرت نمی‌توانستند زد. و چون دیدند مردم بسیار به دین آن حضرت در می‌آیند.^۱

به نزد ابوطالب آمده گفتند: پسر برادر تو، عقلهای مردم را به سفاهت نسبت می‌دهد

و خدایان ما را دشنا می‌دهد^۲ و جوانان ما را فاسد و جماعت ما را پراکنده می‌کند

(همان، ج ۳، ص ۶۸۵) و بعد به توهینهای عملی دست زدند. (۷۳: ج ۲، ص ۱۴ - ۱۵)

۲-۶. تطمیع: قریش از طریق ابوطالب علیہ السلام خواست که پیامبر علیہ السلام را تطمیع

کند. پاسخ حضرتش علیہ السلام کوبنده بود: اگر اینان آفتاب را در دست راست من و ماه را

در دست چپ من بگذارند و جمیع روی زمین را به من بدهند، من مخالفت

پروردگار خود نخواهم کرد. (۶۰: ج ۳، ص ۶۸۵)

۲-۶. تهدید به قتل:

بنا به کلام امیرالمؤمنین علیہ السلام سرکردگان مستهزئین، تصمیم به تهدید و حتی قتل

پیامبر اکرم علیہ السلام گرفتند و برای حضرتش علیہ السلام ضرب الاجل معین کردند و گفتند: یا

محمد ننتظر بِكَ إِلَى الظُّهُرِ، فَإِنْ رَجَعْتَ عَنْ قَولِكَ وَالْأَقْتَلَنَاك... آنگاه جبرئیل علیہ السلام نازل شد

و از جانب خداوند فرمود که ادامه بده، إِنَّا كَفِيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ. پیامبر علیہ السلام فرمود: یا

جبرئیل کانوا السَّاعَةَ بَيْنَ يَدَيِّي. قال: قد كَفَيْتُهُمْ. (۵۴: ذیل آیة ۹۴ سوره الحجر)

نیز امام باقر علیہ السلام فرمودند: فَلَمَّا قَالَ اللَّهُ «إِنَّا كَفِيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ»، عَلِمَ رَسُولُ اللهِ علیہ السلام

أَنَّهُ قَدْ أَخْزَاهُمْ فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ بِشَرٍّ مِيَّتَةٍ. (۵۹: ج ۳، ص ۱۲۳)

۲-۶. اقدام به قتل:

ابو جهل بعد از سخنرانی کوتاهی، تصمیم خود را برای کشتن پیامبر اکرم علیہ السلام

اعلام داشت. رجال قریش هم آمادگی خود را برای پشتیبانی از وی در مقابل بنی

عبد مناف، اظهار داشتند. قرار شد رسول خدا علیہ السلام را در مسجد الحرام به هنگام نماز

۱. این مطب، قرینه است بر آنکه این حوادث پس از آن سه سال واقعه یوم الدار روی داده است، چرا که

بنا بر کلام امیرالمؤمنین علیہ السلام که از خصال صدوق نقل کردیم، در آن سه سال، جز حضرت علی علیہ السلام و

حضرت خدیجه علیہ السلام کسی دیگر ایمان نیاورده بود.

۲. اینها همان ادبیات تبری است.

از پای درآورد. لکن خدای تعالی مانع شد. و ابوجهل با رنگ پریده و دست خالی بازگشت. (۱۵: ج ۱، ص ۲۹۸)

۶-۶. ادامه اندیشه ترور در شعب ابی طالب:

در مدت دو یا سه سالی که بنی هاشم در شعب بودند، گاهی ابوطالب، او اخر شب پیامبر را به جای دیگر می‌برد. و فرزندش علی^{علیہ السلام} را بر جایش می‌خوابانید تا اگر از سوی کفار قریش خطری متوجه جان رسول خدا^{علیه السلام} باشد، آن حضرت سالم بماند. (۲: ج ۱۳، ص ۲۵۶)

۶-۷. تقاضای رسمی از ابوطالب، جهت قتل پیامبر اکرم^{علیه السلام}:

به ابوطالب گفتند: عماره بن ولید را از ما بپذیر، و در مقابل پیامبر اکرم^{علیه السلام} را به ما بده تا او را بکشیم. حضرت ابوطالب^{علیه السلام} فرمود: به خدا قسم، به بد چرا گاهی هدایتم کردید. آیا فرزندتان را به من می‌دهید تا نگهداری کنم و در برابر، فرزندم را می‌گیرید تا بکشید؟ این کار به خدا قسم، هرگز انجام نخواهد شد. (۴۶: ج ۳، ص ۸۳)

۶-۸. شکنجه تازه مسلمانان: به تدریج افرادی به اسلام گرویدند، هم از بنی هاشم همچون جعفر ابن ابی طالب و حمزه و هم از غیر آنان، چون بلال و عمار و یاسر و سمیّه، و حتی از خارج مکه چون ابوذر که قریش تصمیم به آزار و شکنجه ضعیفترین ایشان گرفت تا مگر از اسلام باز گردند. (۱۵: ج ۱، ص ۳۴۲ - ۳۴۹؛ نیز: کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۵ - ۴۷)

۶-۹. کمک گرفتن از اهل کتاب: قریش، افرادی را به مدینه فرستادند تا از دانایان یهود راهنمایی گیرند. آنها هم گفتند: درباره سه مسأله بپرسید تا صدق و کذب او معلوم شود: اصحاب کهف، ذوالقرنین و روح. آمدند و پرسیدند و پاسخ شنیدند، لکن ایمان نیاوردند. (۱: ص ۱۲۶)

۶-۱۰. اتحاد علیه بنی هاشم: عهدنامه‌ای نوشتند که طی آن با احدي از بنی هاشم، خرید و فروش و ازدواج و داد و ستد نکنند، مگر آنکه ایشان پیامبر را تسليم

قریش کنند تا او را بکشند. بدین گونه، پیامبر اکرم ﷺ همراه با دیگر بنی هاشم، سه سال در شعب ابی طالب ماندند تا عاقبت گشایش فرا رسید. (۷۳: ج ۱، ص ۳۸۸ - ۳۹۰)

۶-۱۱. با رحلت ابوطالب، قریش تصمیم به قتل پیامبر ﷺ گرفتند:

پس از رحلت حضرت ابوطالب ﷺ پیامبر اکرم ﷺ خود را بر قبیله‌های عرب عرضه می‌داشت و با بزرگ هر قبیله‌ای سخن می‌گفت و بدیشان می‌فرمود: *إِنَّمَا أُرِيدُ أَنْ تَنْعُوْنِي مِمَّا يُرَادُ مِنَ الْقَتْلِ حَتَّىٰ أُبَلِّغَ رِسَالَاتَ رَبِّي*. (۷۳: ج ۱، ص ۳۹۴)

۶-۱۲. اتحاد برای قتل پیامبر اکرم ﷺ در لیله المبیت. (همان، ص ۳۹۸)

۶-۱۳. اتحاد برای قتل امیر المؤمنین علیه السلام در لیله المبیت و پس از آن. (۴۱: ص ۳۶۷؛ ج ۴، ص ۸۸ و ۱۱)

۶-۱۴. جنگهای قریش علیه پیامبر ﷺ. (۶۰: ج ۲)

۶-۱۵. عزم قریش بر گرفتن خلافت از اهل بیت ﷺ پس از پیامبر اکرم ﷺ:
عن ابی عبدالله جعفر بن محمد علیہ السلام قال: *بَلَغَ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْمٍ عَنْ قُرْيَشٍ أَنَّهُمْ قَالُوا: أَئِرَّى مُحَمَّدُ أَنَّهُ قَدْ أَحْكَمَ الْأَمْرَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ؟ وَلَئِنْ ماتَ لَنَعْرِلَنَّاهُ عَنْهُمْ وَلَنَجْعَلُهُمْ فِي سِوَاهِمِ الْحَدِيثِ*. (۶۴: ص ۱۱۲ - ۱۱۳)

بی شک اینها فقط بخشی از همه تلاشی است که قریش برای مقابله با پیامبر اکرم ﷺ و اسلام و امیر المؤمنین علیه السلام به انجام رسانند. حرکتِ صعب‌تر و خطروناک‌تر، حرکتِ قریش علیه اسلام از طریق خط نفاق بود. که تا امروز ادامه دارد و موجب خساراتی بس سنگین شده است که اشاره بعضی از آن را در اینجا یاد آور می‌شویم:

۱. ترور پیامبر اکرم ﷺ (۵: ج ۱۱، ص ۲۲۴)

۲. مانع شدن از نوشته شدن وصیت پیامبر اکرم ﷺ. (۲۱: ج ۱، ص ۲۲، باب کتابة العلم من کتاب العلم)

۳. بر پائی سقیفه. (۴۸: بیشتر صفحات)

۴. جلوگیری از اسلام راستین:

یکم: نقل حديث پیامبر ﷺ منوع شد. دوم: با صحابه‌ای که به نشر حدیث پیامبر ﷺ ادامه می‌دادند، برخورد شدید شد. سوم: همسران پیامبر، حق خروج از مدینه را نیافتند. چهارم: نوشته شدن حدیث پیامبر ﷺ منوع شد. پنجم: احادیث پیامبر ﷺ، سوزانده شد. ششم: برخورد با اهل بیت ﷺ و پیروان ایشان که در این زمینه، تنها ۱۵ عنوان یاد می‌شود:

یک. غصب حق رهبری اهل بیت ﷺ

دو. جنگ اقتصادی با اهل بیت ﷺ: مصادره اموال، غصب فدک و محروم کردن حضرت زهراء ﷺ از ارث.

سه. آتش زدن خانه زهراء ﷺ و شهادت ایشان.

چهار. برخورد با سید اهل بیت ﷺ امیر المؤمنین علیه السلام.

پنج. برپائی سه جنگ با امیر المؤمنین علیه السلام.

شش. به شهادت رساندن امیر المؤمنین علیه السلام.

هفت. جنگ با امام حسن مجتبی علیه السلام و به شهادت رساندن ایشان.

هشت. به شهادت رساندن ابا عبدالله الحسین علیه السلام و یاران باوفایش و به اسیری بردن اهل بیت ﷺ.

نهم. قتل و حبس و تحت نظر قرار دادن سائر ائمه ﷺ

ده. برپائی جلساتِ مناظره با ائمه ﷺ به امید شکست علمی ایشان

یازده. به شهادت رساندن پیروان شیعیان اهل بیت ﷺ و تعقیب و آزار و شکنجه ایشان.

دوازده. کتمان فضائل امیر المؤمنین علیه السلام و نشرِ دشنام و لعن بر او.

سیزده. کوشش پیگیر در کتمان و تأویل اخبار و صایت امیر المؤمنین علیه السلام.

چهارده. اجرای ده‌گونه روش مختلف در جهت کتمان و تحریف سنت و حدیث پیامبر اکرم ﷺ به منظور انکار و صایت امیر المؤمنان.

پانزده. وضع مقرراتی درباره راویان حديث و تأليف مجموعه‌های حديثی خاص جهت جلوگیری از نشر احادیث اهل بيت علیهم السلام

۵. تغییر اسلام راستین:

- یکم. جعل حدیث دوم: تحریف معنوی قرآن کریم: یک. از طریق تفسیر به رأی.
دو. استفاده از اسرائیلیات سه. بهره‌گیری از قصاص.
سوم: تحریف سنت نبوی.
چهارم. تحریف معنایی اصطلاحات اسلامی.
پنجم: تغییر احکام اسلامی تحت عنوان اجتهاد و تأویل.
ششم: مدرک قرار دادن سیره شیخین در کنار قرآن کریم و سنت پیامبر علیهم السلام.
هفتم: طبقاتی کردن جامعه.
هشتم: روی کار آوردن و بازگذاشتن دست بنی امیه.

نهم: ترجمه کتب فلسفی، کلامی و عرفانی به عربی. دهم. تدوین مکتب نفاق با نام اسلام. (برای آشنائی تفصیلی با اقدامات یاد شده و مستندات هر یک، بنگرید: ۳۱: بخش ضمائم).

در این میان، تدبیرات پیامبر اکرم علیهم السلام چه بود؟

بی شک شناسائی و تبیین تدبیرات مردی که بر مبنای وحی الاهی سخن می‌گوید و رفتار می‌کند و معلم کتاب و حکمت است و صاحب خلق عظیم؛ و خدای عالم بر طهارت و عصمت او گواهی داده است، کاری دشوار است و در این مختصر، ناممکن. لذا آن را به فرصتی و توفیقی دیگر موقول می‌کنیم و اشاره به چند کار پیامبر اکرم فهرست وار بستنده می‌کنیم: مهاجرت خود و اصحابش به مدینه و حبشه، غزوات و صلح حدیبیه، اعلام همواره و مکرر وزارت و وصایت و خلافت امیر المؤمنین علیهم السلام با معرفی اوصیاء پس از خود، املاه اسلام بر علیهم السلام و نوشته شدن آن به خط امیر المؤمنین علیهم السلام، ماجراه مباشه، ماجراه غدیر، نزول آیه تطهیر و



آمدن پیامبر اکرم ﷺ پس از آن دستکم به مدت شش ماه به در خانه امیرالمؤمنین و گفتن «السلام عليکم يا اهل البيت، اما يرید الله ليذہب عنکم الرّجس اهل البيت و يطہرکم تطہیراً، الصلاة الصلاة»، معرفی کردن راسخون در علم؛ رفتار و گفتار بی بدیل در باب حضرت زهراء علیها السلام و حدیث ثقلین و... (برای مطالعه تفصیلی در باب این مباحث بنگرید: دو مکتب در اسلام، علامه عسکری؛ ولایت علی علیها السلام در قرآن کریم و سنت نبوی، علامه عسکری؛ فضائل الخمسه من الصحاح السته، مرحوم فیروز آبادی؛ الغدیر علامه امینی؛ نفحات الازهر فی تلخیص عبقات الانوار، سید علی میلانی؛ و...)

سخن آخر

از ابن عباس نقل است که گفت:

اللّٰهُمَّ إِنَّمَا مِنْ أَنْفُسِ أَهْلِ الْكُفَّارِ مَا لَمْ يَعْلَمْ
اللّٰهُمَّ قَدْ تَرَكُوا السُّنَّةَ مِنْ بُغْضٍ عَلٰى أَهْلِ الْكُفَّارِ (۷۱: ج ۵، ص ۲۵۳)

آری، هر آنچه شد از تغییر و تبدیل و تحریف تاریخ و اسلام، برای آن بود که یک حقیقت گم شود. و آن اینکه مردم نفهمند که پس از پیامبر اکرم ﷺ، وصی او، جانشین و ولی او، برادر و وزیر او، و نهایه باپ علم و امین او چه کسی است. و برای فهم قرآن و اسلام به چه کسی باید مراجعه کنند. چون اگر این آشکار می‌بود، دیگر جائی برای رندان و منافقان باقی نمی‌ماند تا به نام اسلام بر مردم حکومت کنند و اسلام خود ساخته شان را بنا نام اسلام اصیل بدیشان دهند.

لذا دور نیست که تاریخ به گونه‌ای نوشته شد که حقیقت یوم الدّار و معنای دقیق آیات قرآن کریم (حجر ۱۴ / ۹۴؛ شعراء ۲۶ / ۲۱۴) در زیر ابر غلیظ «دعوت علنی پس از سه سال دعوت پنهانی»!؟ پوشیده شد. تا مردم نفهمند که سکه اسلام یک رویش رسالت نبوی است و روی دیگر وصایت علوی و باز تا مردم نفهمند که این دو همیشه با همند و از یکدیگر جدا نیای ناپذیر. و سرانجام تا نفهمند که همه مناقشه‌ها از آن روزی شروع شد که این روی سکه نیز آشکار گشت.

و آخر دعوا ان الحمد لله رب العالمين

منابع^۱



بيان سالهای ابری

- * ۱. آیتی، محمد ابراهیم. *تاریخ پیامبر اسلام*. انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ ش.
- * ۲. ابن ابی الحدید معترضی. *شرح نهج البلاغه*. مصر: مطبعة الحلی. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم.
- ۳. ابن اثیر. *اسد الغابة*.
- ۴. ابن حجر. *الاصابة*.
- ۵. ابن حزم. *المجلی*.
- ۶. ابن حنبل. *مسند*.
- ۷. ابن سعد. *طبقات الکبری*.
- ۸. ابن شهر آشوب. *مناقب*.
- ۹. ابن صباح. *الفصول المهمة لمعرفة الائمة*.
- ۱۰. ابن طاووس. *طرائف*.
- ۱۱. ابن عبدالبر. *الاستیعاب*.
- ۱۲. ابن عساکر. *ترجمة امیرالمؤمنین من تاریخ ابن عساکر*.
- ۱۳. ابن کثیر. *تفسیر القرآن العظیم*.
- ۱۴. ابن مغازلی. *مناقب*.
- * ۱۵. ابن هشام. *السیرة النبویة*. بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۲۲ق.
- * ۱۶. اردوبادی، محمدعلی. *مولود کعبه*. ترجمه: عیسیٰ اھری. تحقیق و استدراک: علی اکبر مهدی پور. قم: نشر رسالت، ۱۳۷۹ ش.
- * ۱۷. اصفهانی، ابوالفرج. *مقاتل الطالبین*. ترجمه: سید هاشم رسول محلاتی با مقدمه: علی اکبر غفاری. طهران: کتابفروشی صدقوق.
- * ۱۸. الامینی، عبدالحسین. *الغدیر فی الكتاب والسته والادب*. بیروت: مؤسسه الاعلمی

۱. تذکر: منابعی که با علامت ستاره مشخص شده، مورد مراجعه مستقیم نگارنده بوده و در مورد دیگر منابع، ارجاع با واسطه آثار دیگر بوده است.

مطبوعات. ۱۴۱۴ق.

* ۱۹. اندلسی، ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم. **المُحَلّی**. تحقیق: احمد محمد شاکر، بیروت،

بی‌تا.

۲۰. بحرانی. البرهان.

۲۱. بخاری. صحیح

۲۲. ترمذی. صحیح

* ۲۳. التستری، محمد تقی. **بیح الصباغه فی شرح نهج البلاعه**. طهران: مکتبة الصدر، ۱۳۹۷ق.

۲۴. ثعلبی. تفسیر ثعلبی.

۲۵. حاکم نیشابوری. المستدرک علی الصحيحین.

۲۶. حسکانی. شواهد التنزیل.

* ۲۷. الحویزی، عبدالعلی بن جمعة. **تفسیر نور الثقلین**. صححه و علق علیه السيدهاشم الرسولی المحلاتی. قم: افست علمیه.

۲۸. خطیب بغدادی. تاریخ بغداد.

۲۹. خوارزمی. مناقب.

* ۳۰. خوئی، میرزا حبیب‌الله. **شرح نهج البلاعه**. طهران: المکتبة الاسلامیة، الطبعه.

* ۳۱. دشتی، مهدی. **توحید در ادب فارسی**. سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج اول، ۱۳۸۵ش.

* ۳۲. ذرفولی، شیخ محمد تقی بن علی. **کفاية الخصم**. ترجمه: غایة المرام بحرانی. تهران: بازار شیرازی.

* ۳۳. راغب اصفهانی. **مفردات الفاظ القرآن**. المکتبة المرتضویه. ج ۲. ۱۳۶۲ش.

* ۳۴. رشادی، علی اکبر. **دانشنامه امام علی**. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۲ جلد، ج اول، ۱۳۸۰ش.

* ۳۵. ریشهری، محمد. **موسوعة الامام علی**. فی الكتاب و السنة و التاریخ. قم: دارالحدیث.

قم: ۱۴۲۱ق.

* ۳۶. زرگری نژاد، غلامحسین. **تاریخ صدر اسلام**. تهران: سمت، ۱۳۷۸ش.



- * ٣٧. سلیمان قس. کتاب سلیم.
- * ٣٨. سید رضی. نهج البلاغه. تحقیق: صبحی صالح. و دارالمعرفة بیروت.
٣٩. ————— خصائص.
٤٠. سیوطی. الدر المنشور.
- * ٤١. صدق. الحال. تصحیح و تعلیق علی اکبر الغفاری، قم: جماعت المدرسین فی الحوزه العلمیة، ١٤٠٣ق.
- * ٤٢. طرسی، ابوعلی فضل بن حسن. اعلام الوری باعلام الهدی. مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، الطبعه الاولی ١٤١٧ق.
- * ٤٣. طبری. تاریخ طبری. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. مصر.
٤٤. طبری. تفسیر جامع البیان.
٤٥. طبری شافعی. الرياض النصرة.
- * ٤٦. عاملی، سید جعفر. الصحيح من سیرة النبي الاعظم. بیروت: دارالهادی / دارالسیرة، ١٤١٥ق.
- * ٤٧. عسکری، سید مرتضی. القرآن الکریم و روایات المدرستین. بیروت: شرکة التوحید. ط الاولی، ١٤١٥ق.
- * ٤٨. —————. سقیفه (بررسی نحوه شکل‌گیری حکومت پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ). به کوشش مهدی دشتی، نشر منیر، ج اول، ١٣٨٢.
- * ٤٩. —————. معالم المدرستین. سه جلد. تهران: بنیاد بعثت. چاپ دوم، ١٤٠٦ق.
٥٠. عسکری، عبدالله بن سینا. تهران: مجمع علمی اسلامی.
٥١. فخر رازی. تفسیر فخر رازی.
- * ٥٢. فیاض، علی اکبر. تاریخ اسلام. تهران: دانشگاه تهران.
- * ٥٣. فیروزآبادی. فضائل الخمسة من الصحاح للسته. ترجمه محمد باقر سعیدی. نشر فیروزآبادی، ١٤١٥ق.
- * ٥٤. فیض کاشانی، ملامحسن. تفسیر صافی. تهران: اسلامیه.
٥٥. قمی. تفسیر قمی.

۵۶. کلینی. کافی. تصحیح و تعلیق علی اکبر الغفاری، ۸ جلد، دارالکتب الاسلامیة، ج سوم، ۱۳۸۸ق.
۵۷. گنجی شافعی. کفاية الطالب.
۵۸. متغیر هندی. کنزالعمال.
- * ۵۹. مجلسی. بحارالانوار. دارالکتب الاسلامیة.
- * ۶۰. مجلسی. تاریخ پیامبر اسلام (حیات القلوب). تحقیق سید علی امامیان، ۱۳۸۰ش.
۶۱. مسعودی. التنبیه و الاشراف.
- * ۶۲. معرفت، محمدهادی. التمهید فی علوم القرآن. قم: مطبعة مهر، ۱۳۹۶.
- * ۶۳. مفید، محمد. الفصول المختارة.
- * ۶۴. ———. امامی. تحقیق: غفاری و استاد ولی. قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
- * ۶۵. مفید (ت: ۱۴۱۳ق). الارشاد. مکتبة بصیرتی.
- * ۶۶. مؤسسه البلاع. سیرة رسول الله ﷺ و اهل بیت ﷺ. التأليف مؤسسة البلاع ۱۴۱۴ق.
- * ۶۷. موسوی، سیدمحمد باقر. تاریخ انبیاء و سیره رسول اکرم. تحقیق: علی اکبر غفاری، طهران: نشر صدقوق.
- * ۶۸. میرلوحی، ابوالفضل. تجلی فضیلت در فضائل و مناقب امیرالمؤمنین. ترجمة حسین شفیعی،
- * ۶۹. میلانی، السيد علی الحسینی. نفحات الازھار فی خلاصۃ عبقات الانوار. نشرالمؤلف، الطبعۃ الاولی، ۱۴۲۰ق.
- * ۷۰. نسائی. خصائص. (ت: ۱۴۰۳ق)، با تحقیق محمدباقر محمودی، بیروت: ۱۴۰۳ق.
۷۱. ———. سنن. قاهره: ۱۳۱۲هـ
۷۲. نیشابوری. صحیح مسلم. مصر: ۱۳۲۴ق.
- * ۷۳. یعقوبی. تاریخ یعقوبی. ترجمه: ابراهیم آیتی، محمد. انتشارات علمی و فرهنگی، ج نهم، ۱۳۸۲ش.
- * ۷۴. تراثنا (فصلنامه مؤسسه آل البت تابستان ۱۳۸۸)، شماره ۶۶-۶۷.